

ما لعلنا وليم الله والراسخون في العلم

الحمد لله الذي جعلنا من الراسخين في العلم



ما لعلنا وليم الله والراسخون في العلم

ما لعلنا وليم الله والراسخون في العلم

FRY

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE6925

تأویلات الراسخ

بسم الله الرحمن الرحيم

حامداً واصليناً ومسلماً - بعد ازین این رساله ایست مسمی بتأویلات الراسخ مشتمل بر مفرداتی و کلمات و تعریضات و تحقیقات جمیع کرده محمد حسن بن سید کریم علی المروجی کرمانی جلالتی سینی مرحوم معنی مطالعین کتب لغوی و تفسیر بعض آیات و حروف مقطعات و احادیث قدسیه یا اثباتیه برای این فن شریف که به ترتیب حروف ابجد است با سطر و خط و رسم و باطن و ظواهر و تفسیر و تفسیر الهادی همیشه زاده بقید تحریر در آورده و با الله التوفیق -

مقدمه و چند امور ضروری

(۱) اهل عقل و پند خوب دانند که حقایق اشیا و نفس الامر ثابت پس گوشت نه بسته شود بطرف قول مشککه که در ثبوت هر شیئی حتی درین قول نیز شککی دارند و نه بخیال عندیه توجه بایا کرد که ثبوت هر شیئی را تا به خیال خود گمان برد پس در تصدیق ثبوت اشیا و نفس الامر بر دو گونه متصور یکی آنکه شیئی منفیه موجود در خارج باشد چنانکه اجسام نزد عامه عقلا و دوم آنکه شیئی خود موجود اگر چه ثابت بلیکن احوالها موجود باشد که از او متفرع توان کرد مثل فوقیت و تحتیت و برود و مستم و احکام نفس الامریه (۲) مفهومی از حال خالی نه باشد یا واجب باشد یا ممکن یا متمنع متلعب آنچه موجود شدن نخواهد چنانکه اجتناع نقیضین و ممکن را نسبت وجود و عدم برابر باشد و پیچیده ای حراز و توقیکه مساوی الوزن باشند یکی مائل بر پیچیده شدن ممکن را و خود بی علت نشود پس از اهل بحث و اتفاق اگر خبر بایا کرد که وجود ممکنات را از اتفاقات شمارند و اولویت وجود یا عدم بدو رسیدن در وجه

واجب محض نباشد و در راجح و مرجوح برابر تواند پس واضح گشت که موجود ممکن بی واجب
نباشد و واجب آن خداست یعنی خود است و آن سوای وجود مطلق دیگر نتواند باشد و راجح
خدا یعنی خود بخود بلا ایجاد واجب تواند شد و اجزای او را نیز می تواند بود که قول آری است زیرا که معنی
الشیءیت مصدری از زید و عمر و منبر است از زید و یو و یو پس در مطلق و وجود مطلق انسان
لا بد است بدین که صورت معنی بودن از ممکنات موجوده و واجب منبر است پس اگر مابین واجب ممکن باشد
مشترک باشد پس چنانکه ممکن محتاج و واجب مطلق خود باشد واجب نیز محتاج مطلق خود باشد
پس واجب یعنی خود بخود و نشد پس لابد وجود حقیقی مطلق آن واجب یعنی ضروری الوجود خدا باشد
و پس که اولاً معنی بودن از و نهیب و خود و نهیب از معنیات و ممکنات بالعرض و بالتبع مراد ما
از وجود حقیقی مطلق از ذیل لفظ وجود چیست شد و آن بگانه ایست پس کمالی معنی دارد
و نیست موجودی غیر وجود مطلق حقیقی پس لا اله الا الوجود المطلق الحقیقی معنی کلایه
و است و هم اینها تو لو افهم وجه الوجود الحقیقی یقین از آنکه اینها تو لو افهم وجه الله باید کرد و
معهم اینها که لو افهم وجه حقیقی باید خواند و سخن اقرب الیه من قبل الله بدین معنی وجود
حقیقی باید نمود و سخن اقرب الیه در حق متونی به نسبت وجود حقیقی بلا اختلاف است آید معنی معیت
و قرب مطلق با مفید چنانکه مفصل آید و علی هذا آیات و احادیث و دیگر را قیاس باید کرد -
از اینجا معنی سلسله الالهیه بولانا جایی دریافت باید نمود و پیوسته در بیان بارگاه است
بین ازین بی نبوده اند که است و عامه مطلق را موجود دانستند و چنانکه نزد محقق مسوای معنی انسان
زید و عمر و غیره چیزی نیست پس موجود نزد صدوقی وجود حقیقی مطلق باشد و نزد عامه بدو عمر و غیره
مقتیدان موجود اند ازین روی مطلب آیات مذکوره نه برزند و معنی معیت و قرب غیره
حیران باشند پس نزد صدوقی معنی مطلق موصوفه بصفات پسندیده باشد و عیون بکی
مقتید و از مطلق از و پاک مثلاً از صفت مقتید می طلعت است که از مطلق او که محیط بطور احاطه
مطلق است و مقتیدات را منطقی است پس عیب مقتید مطلق را بر نزد که اگر می طلعت مقتید

راشود و در احاطه مطلق صورت که بسبب وجوه کارخانه وجود است که عدم مطلق چیزی نیست و مقدمات
در مطلق مندرج باشد و مندرج مندرج پس در آن حق وجود یگانگی ذاتی که کثرت نبود و آن که با آن
مقدمات توانمند مندرج بود و بطور اندام صفات اعتباریه انسانی و بطور اندام کثرت و در
به بطور طول و ظرفیت و آن اول صفات بساط اندام پس صفات مثل بود و نه نام از و ثابت شد و آن
صفیات مثل بود و نه نام همچو ترکیب و چون ترکیبی که نسبت و نسبت حرف و در عرب باشد نه را مصلو الفاظ
بستقر و تعیین شود عالم اعیان با الایجاب حسب امکان بجهل بسیط متعریف که اثر بر و مرتب و
پس خواست که بجهل مرکب بر آن اثر مرتب نماید پس عالم را ایجاد کرد و پس صورت اول که اثر بر
مرتب شد که از زمانه زمانیات یا کثرت عقل اول علم اعلی روح اعظم حق متعالی پس روشد بود
به هم بر آید و با وجود آن نسبت در کارخانه وجود و دیگر همچو شعاعها تا آنکه جبریل در صفت آخرین است
و در صفت او ستاییم بیشتر هم الروح و الما که صفات هم وارد بنظر کمال خود حق او در وجود و نظریه
و جبرائیل الما که صفات صفات هم وارد و ما خلقنا السموات والارض و ما بینهما الا باحق و هم وارد
ان ربکم الله الذی خلق السموات الارض و ما بینهما فی ستة ايام ثم استوی علی العرش و مفضل
و عامه علماء اسلامیه بر او احب نماز عالم گویند و اگر چه از لفظ روح تماشایی کنند مگر اعلی وجود
که در عالم کثرت سرچ و دیگر نسبت و چون ترکیب اعیان از اسما با الایجاب حسب امکان عالم
است پس از صحبت اهل تناسخ کناره باید جست با مخصوص از صحبت آن جمله چنینان که در
نسبت اشیا و حادثه حال طالب سپایند که در نسبت سودگی زید و خواری عمر و فاعل تناسخ
شده افعال نیک و بد را در پیداایش اول سبب گویند را با وجود قول شان به ترکیب آن تناسخ
و ستارگان از اجزای آن تجزیه که بهندی بر ما نماند محتاج مصالح نماند و حرکات و سکنات
آنها و انشغال عالم را از عادت و تفریح و هم میجوئیم قبول بن بر اند و در حقیقت موجود
حقیقی همون و هر قبول الذات بهد و امکان و هم مبد و زمانست و عدم مطلق چیزی نیست
که علت موجود که وجود ممکن تواند

(۸) وجود خیر محض است چنانکه در مدارک حکمت ثابت گشته و براساس تنبیه این امر
مثالی آرند که بدی در اشیا بنظر عدم است و خیر بنظر وجود و بحمل از صفات
ذمومیه است که در نسبت واجب ممتنع است و واجب و ممتنع تحت وحدت
نیامند و در واجب و ممتنع ممتنع نمائند پس شرط اختلاف افراد عالم اختلاف
افراد امکان است که عبارت از عدم وجوب و انشاعت پس امکان امری وجودی
نیست که محتاج بجهل باشد پس اگر بعد از وجوب و ثلثه را فردیت ممکن بود که از
فرد و ثلثه زوج نشد پس وجه اسودگی زرد و تنگی عمر و از اختلافات امکان حقایق
ایشانست که در وجود مطلق ثابت و مندرج بود و از فرق عطا امکان و کمال بقا
بهیچ وجهی کسب و امکان چونکه امر است عدمی پس بنفسه در ایجاد ممکنات بلا واجب کافی
نیست که هر دو طرفش بنظر ذات مساویست و گویند بنظر خود بر کس خیالی کند که مرا
امکان سلطان روم حاصل لیکن چون غور کرده شود بنظر انشای عالم ممکن نبود پس
تلفه شود که خداوند کتاف را برین کلافی با اختیار چرا آفرید و زره را باین ضروری
چرا ایجاد کرد و زیر حسب امکان عالم صور اعیان از ترکیب اساسی تقریر یافت و اینجا
در اعیانست همچو زوجیت اربع و فردیت ثلثه متبدل نشود باین دانست که اهل حق
قدیم معتقد وحدت وجود اند و گویند که او قابل و فاعل است بلا علم و اختیار در ایجاد عالم
و حضرات صوفیه تقریر اشیا بالاجاب گویند و حق را فاعل و قابل و عالم و صاحب باراد
دانند و نسبت ترتب آثار بر اعیان لیکن اراده او اجزائی نماند که ایجادش را
باراد و علم مطابق تقریر عین دانند.

(۹) چون انشای عالم شد با عالم مقید است بهتیم و علم را کمال دانیم پس مطلق را
بالضرور که مبدء و خیرات و کمال است عالم و عظیم باشد و در امثیلات این کمال انکجا آید پس
از صحبت آن و هر چه بر حذر باید شد که معترض باشد که صالح واجب عالم اگر عالم را پیدا

کرده باشد پس بجای او یا بفرز او باشد پس شجاع شد یا بفرز او نباشد پس لغو شد و نه آنست که شوق
مال و دنیا موجود که بفرز او نباشد پس لغو شد و نه آنست که شوق مال و دنیا موجود که بفرز او نباشد پس لغو شد و نه آنست که شوق
ست و انتقام عالم کثرت برین تشریب شوق و وجود عالم با مقتدرات که از کمال است و وجود
مناهی عالم بودی اجزا که بر عالم تشریب بسیار با تحقیقات جدید ظاهر شد که از آفتاب بریازده
سیاره بود مناسب این که عقل کلی بدان تشریب خواهد -

(۵) طریق اسلام با بر سر راه از حضرت سلی الله علیه و سلم بهر و گویند رسیده یکی عام و بیستم که عقل
جزوی در یاد و روح خاص فیم که عقل کلی را شاید پس عام همان روح اعظم را خواهد داشت
و سه شان آیه و آیه است ان یکلم الله الذی خلق السموات الارض یعنی بدستی خدای شما آیه است
که بپیدا کرد آسمانها و زمین و ما بین آن هر دو را در هر شش روز پس زمانه باز مستوی شد
بر عرض و مستوی و خالق و مخلوق جدا گانه و جابر یک دلیل نشان است که وجود
مطلق از محبت و استوار بر ثبوت این روح و لایزال احکام و در نه و جنت که هر که
معتقد احکام او شد نجات یافت و هر که منحرف شد تباها و در مقابل انبیا شد که انواع محبت
و پیشینگی بهایرین گواه و درین طریق بسیار فرزند که بعضی برین قانع و بعضی منکر وحدت
وجود و بعضی معتقد وحدت وجود و بطور اشخاص که عالم را بمقابلش حکوس و ظلال گویند چنانکه شیخ
و حکوس او در آیینها گویند که اهل عقل یک شیخ داند و صاحب خیال معتقد وجود
حکوس شود و اینچنین کسان در بعضی مشائخ بافته شوند که معتقدین بر اهل اشخاص
و خود را اهل اشخاص داند و خاص نهان معتقد وحدت وجود و بطوریکه کثرت عالم انظار هر چند دارند
معتقد روح اعظم در عالم کثرت باشند و آیات مذکوره را بنظر کل محقق روح اعظم بر
صفت وجود مطلق گویند و در او اهل این فیم خاص قابل اخفا بود که ای بر سر راه صحنی الدعنه
بجوف طبع بلعوم اظهار نمیزم و لیکن درین زمانه بقول حافظ عیسی است که عارف سالک
بکس گفت و در جرم که با و فروتن از کجا شنید به طشت از باغ افشا و پس معتقد را بهسم

جرات الظهار کلمات حضرات افتاد که درین زمانه اکثری بنجیال منبیهه نام نهیده اند نظر بفرمان
خواشتم که بعضی الفاظ حضرات صوفیه را شرح دهم تا در غلط فہمی طالبی بیفتند و متشخص
از اعتراض اجتناب نمایند -

(۱) چون در عالم کثرت وجود روح اعظم ظاهر شد که ہر کہ بمقابل ارشادش نزفت و بمقابل
انبیاء حسب ارشاد و تباہ شد و بہا تعلیم رسید کہ درین عالم سر بہستی و دوسر تہیہ الیست -
یکی اول زمان قیامت کہ منقسم بہ ہفت حصہ شدہ بہ ہفت روز منقسم گشت بعد از ہفتم ولادت
این آدم صلی اللہ علیہ الصلوٰۃ والسلام شد بعد از یک کم گذشتہ روزہ او م کہ از روز ششم می آمدند
و ہر خاک آدم صلی اللہ در وقت عصرہ کو چہل سال بداران رنج و راحت افتاد و ثانیاً قیامت آن
عصر تمام شود پس رازی این روز اخیر قیاس باید کرد و بہرین تحقیق وارد شد و کہ قبل از
شش روز وجود آدم علیہ السلام صالح بیکار بود و زیرا کہ از شش و ہفت روز حصص
زمانہ ازلیست -

و دوم ایچہ از الفتنہ و ہر وجود قیامت لائمہای پیشینگی و فی حضرات انبیاء تا زمانہ ہر حال
رسایند چنانکہ از امارت قیامت و روشکت عرب عرۃ و حفافہ بود کہ بدین غایت رسید
و دیگر صد ہا امور کہ بشتن و آنچه روبروی ماست و در روز قیامت اورا باید گفت خروج
نانی یا جوج والی ریشیا و اہل جزائیر با امن ہی ہزار سال حسب فصل سہ حز ثیل و
بستم مکاشفات یوحنا است زیرا خروج شان شہ مرتبہ در کتب منزل است یکی از سہ
ذوالقرنین کہ باین آرمینہ و آذربایجان حسب بیضاوی در تہذکہ و صحاح و مختار و انجا ہما و یکرو
بستہ بود و بقول در شمال بلخار متصل بلو کہ عثمان یا شاہما و یکرو و تمامہای عظیم و انجا
است و بقول ابن عباس و واثق باللہ و وہب بن منبہ متصل بارہ قول کہ در مہتمای
عربی ترکان در مملکت سیمیر یا ست در دوقلہ کویہ مدلل بستہ بود و حق آنست کہ
ذوالقرنین حسب قول بن منبہ از ارض روم ممالکیہ آذربایجان از نسل ماد سے بود

مسمی مکه و رشت کیهنجا و چنانکه در فضل ششم و انبیا و فصل الاشیعیا هم ظاهر و در هر مقام
مذکور بنای کرد و در کوه ازل سده مذکور قوی بود و آن در زمان اول حضور صلی الله
علیه وسلم تا زمان نزول سوره کهف بهر صورت بود و جنبه از شکست او داده
میشد و در آخر زمان حضور صلی الله علیه و سلم که حضرت زینب و آنوقت ام المومنین
شد یعنی الله عندها صاحب صحاح شد سده مذکور شکست شد این اول خبر شکست او
بود که درین روز با برادرین است و بار دیگر خروج ثانی ایشان بعد از ارسال
اهل اسلام موعود بود و چنانکه در احادیث صحیح و مسند و ضعیف و در سائر الکشف عن
مجاوزه و غیره آثار عن الالف از سیه علی موجود که بعد از ارسال من قیامت است و
مسمی این حدیث منافی حدیث ما المسمول عندها علم من السائل ظاهر میشد و نیز بعد
از ارسال سه صد سال گذشتند و قیامت نیاید لیکن در فضل چهارم و پنجم و ششم
و هفتم کاشفات ظاهر کرد که خداوند چهار خلفا صاحبان شش سیه سال از شریعت
خواهد آورد و تا از ارسال شیطان را مقید کنند و بعد از ارسال کشاده شود
و قیامت بر پا گردد که قیامت اولی شوکت در با جوج و ما جوج هوید است و که بر
اطراف ممالک مقدسان یعنی اهل اسلام مسلط شوند و این درین زمانه مشاهد
و کسانی که از شبیهات احادیث که در مقدمه ایشان دارد واقف نیستند و از حیرت
مبین حضرت ابن عباس من هیه نه و والقی بالمد و غیره مطلع نیستند درین تحقیق
اگر اعراف نمایند حرجی نیست که تا واقفانند معذور باید داشت و سوره
ثالث بفریب عرصه خواهد شد تنگامیکه سیح علیه السلام شریف کرد و در حال را
قتل کند و سوارسی او که عبارت از زیل است از اصفهان تا دمشق جاری گردد
و مهدی علیه السلام قبل از و شریف آرد و قبل از انجذاب بنی اصف که عبارت
از نصاری روم اثنی و یونان و حوالی موالی سلطان اسلام است مملکت سلطان و

بیان تاویلات و غیره بطریق اہست

بحث الف

الله تعالى تحقیق اہل حدیث وجود حق ہستی حقیقی نیست زیرا وجود جو حقیقی محتاج الیہ کل سوزنا بہت
 محتاج الیہ کل آن واجب الوجود پس ہستی مطلق حقیقی آن نبیاد واجب الوجود است کہ از ان آنرا
 صفت مانع شیء داند و نداند کہ بدو کہ ہستی کلام چیزی نہ تواند کہ ہستی با و منضم باشد کہ انضمام
 وجود منضم الیہست پس عالم وجود حقیقی آن عالم و دود است و پس دورے عالم وجود
 نسبتی است نہ عالم دود و البتہ از عالم وجود بمعنی ظہور عالم دود کہ عبارت از ہستی مطلق
 مرتبہ اولیٰ مرتبہ ظہور و بطون و اول و آخر است بالارکہ وجود مطلق موافقہ او نتواند و آنچه صاحب
 انسان کامل فرمود کہ عالم دود و توفیق عالم وجود است مراد از وجود ظہور دارد و نہ
 دور بینانہ ابرگاہ است و پیش ازین پی نہ راندہ اند کہ ہستی با و آنچه در قرآن مجید در صفات
 حق فرمود علیہ سخن وجود حقیقی مطلق ثابت کہ اہل رسم اورامو جو و نگویہ مختصرا و دورامو مفسدہ گذشت
 و حق وجود سرمدی وجود حقیقی چنانہ را دور مرتبہ مفہوم کی اجمالی دوم تفصیلی و نو کہ نو ہر حضرت
 ہستی در حق و غور کن کہ ذوات تو بہمچنین و و مرتبہ مفہوم کہ مرتبہ اجمالی وحدت مرتبہ اصولست
 و مرتبہ تفصیلی مرتبہ کثرت مرتبہ فروع تا من عرف نفسه فقد عرف ربه ترانہ ہر شود و بدو عمل
 بر حدیث خیال بخشن تواند پس در مطلق نو کہ وجود حقیقی است مرتبہ اجمالی مرتبہ واجبہ کلیات
 و اصولست و مرتبہ تفصیلی اسکانی مرتبہ خزیات و فروع و مہوید است کہ در مرتبہ اجمالی بعد
 مرتبہ ذوات مراتبہا است و مرتبہ ذوات در خارج کہ موضوع محمول نسبت در ان متصور ہست
 در اصل مرتبہ نیست بلکہ در اولیٰ از مراتب کہ اصل شیء یا وجود ہمین است نمی پس نسبت
 مشا و ممکن و وجودیہ نسبت حق گفته شد زیرا عقد در آنجا ممکن نیست و مراتب بعد از ذوات
 نہایت توان کرد کہ عقد باید بہت پس اول مرتبہ احدیت است یعنی مرتبہ ذوات کہ
 ذوات را ذوات توان گفت و بس و آن مرتبہ الیت نامی کثرت و این را اللہ

ماخوذ از اول که گویند پس و حقیقت این تشبیه اشاره بعد از تشبیه الیه است و مرتبه دوم لا بشرط شئی است
 که مرتبه وحدت تعبیر کنند عامه قابل مرعیه و انرا آن سستی بر زمین است اخذ از رحمت بمعنی
 لذت که در اکثر محسوسات قابلیت را لذت در کار بدان مناسبت بدین اسم سستی مرتبه سوم شئی
 و احدیت بشرط لا عامه فاعله سستی بر خیم ماخوذ از نظم که بر او بگری فرایند و این مرتبه چهارم است
 بدین وجه بود و در نام کلیه معنویات سستی چنانکه نظام اجمال خواهد و اسم عبارت از ان نوات
 باشد که شین صفات گیرند و اسما و صفات حق دو گونه اند یکی آنکه در کمون محسوسات است
 متصف که سستی نفس حق باشد مثل وجوب ذاتی و واجب بالذات دوم آنکه ممکنات است
 حصه بالشیء حاصل مثل علم و عالم و حیات و حی و غیره و چنانچه از خروج نجی است و شش کسب
 حکمات چنانکه تصور از مرکب اشیا و الا ثبوت اعیان پیوسته که نظر اکثر ارباب گفته که ثبوت
 آنها را لا ایجاب بعمل سبب بالضرورت و ان گفته که چون حق تعالی خود را دانست آنچه در مرتبه
 بود بطور انداز مقیدات و مطلق بهر او دانست پس ثبوت اشیا با لا ایجاب شد چنانکه
 ممکن با نظام عالم بود که از بعد از او حیث لازم و غرض از او دیت و از جعل خلایق این تصور
 نباشد بعد اعیان ممکنه ترتیب آثار را بعمل مرکب با لا احتیاج که جزائی نبود و ترتیب آثار معجولی
 کرد پس بعمل مرکب در آن اعیان آثار ترتیب شد و عام مرتبه ترتیب آثار را بوجود و تعبیر مناسبت
 و ازین رو قائل بعمل مرکب شدند که مابیات را متصف بوجود کرده و حاصل آن سستی واحد
 بلا عدد و اول تصور روح اعظم نظرات نظر اسما و کمالی جاوه کردند که تعبیر با مرتب و رب
 و روح و حق مخلوق به و قلم اعلی و در فارسی بسره و شید و در هندی بهیون بهیم کرده میشود
 و بمقام انانیت تا نیم و بنظر کمال ظهور وجود حقیقی و در صورت در قرآن مجید دارد ان ربکم الله الذی
 خلق السموات و الارض و ما بینهما فی سته ایام چنانکه در مفسر مذکور شد و نور خود و نور کن
 که روح تو از روح اعظم است چنانکه در سابق اشارت نمودیم و این مثل حق محسوس عالم
 از روح کلیه نظره آمد حسی بمقام اعداد سما جمالی از نظری سستی بیطان صورت گرفت

پس این مقام شایسته بر خلاف مرتبه گفته شود و در وجود مطلق را بر خلاف نباشد و چون ترتیب
در کارخانه حکیم از ضروریات و ممکن نه که خلاف حکمت کلیه در ظهور آید نظیر این که بعد از روح آن کرده
هستی را از خطوط عالم مثال جلوه کرد که مرتبه اوسط میان عالم ارواح و شهادت باشد بعد از
عالم شهادت درین عالم بصورت انسان کامل جلوه گرفته و خلق گردد انچه که صورت خاص اینجه و عالم
شهادت بر اروح اعظم باشد آن انسان کامل است که بقوام اصلی روح خود قایم بوده و بر روی فرمود
و حقیقت بروز در مثل بیاید و چون وجود مطلق بصورت روح اعظم بقوام کعبه ای آدم مثل گشت پس
انجا ظهور صمد نیز یک شد و در ظهور برای هوشی تجلی فرموده گفت که بروز نسبت جلوه گری خواهم کرد و با یک
در کتاب روح موعی است یعنی بهر از غنم و این تجلی نموده آن تجلی خوانده بود یعنی بشکل مصطفی صلی الله علیه
سلم در بهر از غنم آدم که نسبت بمعنی ایت آید پس از اینجا ارواح حضرات انبیاء بر در روح لطیفه صفا
آید و در روح حضرت سیدنا حضور احمد علیه الصلوٰه و السلام ظهورات او و تمثیل در بروز نشانی
نشد چنانکه باید پس جمله عالم کثرت ظاهر حق وجود و غیر موجود بلکه از اعتبارات و اقیسه که آثار بروز
مرتبه که آن کثرت عالم باقیل وجود و موجودی دیگر نباشد لیکن ثابت است نه جزو حق که حق از او بگری
مرکب شده باشد با حق بطور اتم تحلیل گردیده معاذ الله چنانکه بود یا خواهد شد نه حق جزو عالم که عالم
از حق و غیر حق موجود شده باشد نه حق در کثرت حلول گردیده که اولاً کثرت بود و در حق وجود و آدم
العبثه ساری مثل کرده موجود و خطوط اعتباریه در جمله و یکانه و زوات لیکن کثیر الصفات
و غیر محض جو او مطلق با ترتیب و بر سر سوزان و زانیات و سهم سید مکان و مکانیات
ذات مجهول معلوم الصفات ذات الاذوات محیط ذاتی بطور احاطه مطلق مرتبیهات را
نه بطور ظرف منظر و نه عین هو بهو بر اس کثرت که از کثرت ذات او کثیر شود و از
شکستن چوبه ذات او شکسته شود نه غیر اوست بمعنی سبب و حبه آگاهانه
قریب اشیا است بطور قرب مطلق یا مقید و یا هر شے است بمعنی مطلق یا مقید
و لوق در خود و غور کن که مطلق بطور اوصاف اعتباریه که کثیر شده نه غیر آنها و حق کاست

بعضی کامل نه بر کله از اجزای حوسه است بعضی صاحب کمال نه شمی از ممکن که کتابه ان تعبیر کنند
 پس این معنی نه جوهر است نه عرض و باز جوهر و عرض غیر از بعضی هاست او موجود نباشند نه کلیت
 بنف که از او کثیره و از او جزئی فردی و دیگر پس معنی قل هو الله احد از اینجا ظاهر که بگو تو
 حقیقت او هستی خدای یگانه نه میر هستی مطلق اگر و باشد به تیر یکی محتاج مطلق خود باشد
 و مطلق هستی پس هستی مطلق هستی مطلق نباشد و کل اشیا محتاج هستی است و او صدق نیازیست
 له علیه و له یولد و لم یکن که گفتو احد از اینجا واضح زیرا له یا والد یا کفو اگر فرض کرده شود پس آیا او موجود
 یا شده یا بعد م و معدوم بر دو گونه است یکی معدوم ثابت که بنف موجود باشد بلکه در ذهن ما خود از
 موجودی باشد پس او مساوی با ما هست یا در جنس نشسته پس نه والد شده و نه کفو و معدوم
 مطلق و او چیزی نیست و موجود او خود است در صورت البته او را مظاهر و شئون و محسوس
 و ظلال و مراتب و چه و خیالیه اعتباریه پیدا است که همه را بعضی مقید است و از کثرت مظاهر کثرت
 در معنی ظاهر نیستند و چنانکه مظهر او شان اول فریب بذات وجود حقیقی بصفت هدایت و جمال و کمال
 روح اعظم است که از وجوهات او همچو شعاع عالم پیوسته مظهر اول بعد از ذات وجود حقیقی بصفت
 امثال شیعان بعضی بجه که اشیطنه هو البعد پس ازین روز روح شیطانی تعالی روح اعظم
 مظهر حجت است و با اثر است از روح اعظم که از عکس صفات جمالی بطور آند پس از اینجا غلبه
 روح اعظم است و چون روح اعظم آن عین و ذات است که در کثرت مظاهر وجود حقیقی برابر
 نیست پس مانه بد که بغایت از معنی میبایست واجب و ممکن تا مانند نظر نسبت اش از گفتند
 که رب ذات است شخصی وجود و فی الحقیقت عین روح اعظم را وجود حقیقی لازم است گاهی
 در زمانه معدوم نبود و اشهری که در نظر شان بنظر عالم موجود و جدا گانه از واجب است گفتند
 که واجب وجود مقید است و چون اندین صورت تنزیکت ممکن با واجب لازم با خصوص در
 وجود که بفر از و واجب موجود و متواند گفتند که میان صفات ممکن و واجب اشراک لفظیست
 و معنوی پس این قول از در طرک ملاحظه گشتند لیکن اهل عقل و نقل مستبرین بر ایشان

مترفع که شرکت لفظی بگونه خلاف بدایت تواند که معنی علم باشد که در زیست همچنان در علم و
و چنانکه در حادث بدستور و در قدیم قدم و حادث فارق نباشد که مناسبت با ذات باشد و اهل
اتحاد بطور شمس و شمس گفتند که روح اعظم اگر چه از این لفظ تماشا می کنند بطور شمس است و عالم
بطور شمس پس از این را و از شرک خلاصی بینند کل حزب با لایم فرعون و فرقه اهل تماشا و در این
بکثرت و هم بسیاری درینند هستند اهل و توف از مواعظ و کلام ایشان مطلع شوند که در زبان
بگویند که نه بحدت و وجود حق است لیکن ایشان منصفه سوای وحدت و وحدت اهل وحدت اند و چون
روح اعظم او را بپشتا و هزار و پستل یعنی کشید که هر چه پیش پشتا و هزار زبان و از آنجا آخر حدیث
که هر چه یکی ملک مقرب همین و هر زبان یکی ملک که روی که بصورت چند مجند روح متشکل و حقیقت متشکل
عین متشکل باشد مگر بصورت و احکام متفاوت قول اهل اتحاد است که خدا همچو شمس است که در اینها
مستعد و تافیه اهل خیال اند که چند شیخ اند و اهل عقل شمس واحد و کلمات سبحانی و غیره را بنظر آنها
گمان برزند و نظر بعضی که قابل مباینت اند بر مخالف آنها متشکل و متشکل او تافیه و از اهل وحدت شنیده اند
که وجود واحد است و عالم کثرت از امور اعتباریه پس عالم کثرت را در و هم مخلوق گفتند و مثل قول
سبحانی را بنظر طلبه که محمول کردند احاصل وجود حقیقی ذات حق است و پس که انما نرا و بعضی سبانه
چیزی نیست چون اهل شهود و بطرف قید خود و دیگر و خود را نبوده پندار و که العبدانی به و الله است
پس از اینجا است قول مولفناست دست او را حق بود دست خویش خواند بنامه الله فوق اید هم برانند
این مقام کمال است پس باید دید که این عبد که ام اسم است مثلاً سبح عبد الله بود و حضور علی علیه
سلم عبده و مقام پرست چون غالب تر است مرجع حلاله اسما پس مرتبه حضور عبده باید دانست که اهل
ترین مقامات رسیده است ای ختم رسل قرب تو معلوم شد و میر آند و ز راه دور آند و اگر کامل است
با کمالیت رسیده و خصوصیت از نظر او بر طرف شده انانی خود را انانی حق دانسته اند
و غیره بگوید الله اعلم بالصواب +

۲۰ انا عبارت از وجود است یعنی ظهور که از خود انجیر بدان کرده میشود مطلق باشد یا مقید بظهور یا ظاهر

و اما نسبت نسبت با نوافیل نسبت بز و باید کرد و وجهیست ان فی جسد آدم لم یضئ الخیرة اما بعد
از انست و صفت ظهور وزیر این مقام محقق چنینست که حق قابل کنی الحقیقت تا بلایت حقن ترست
وزیر او مقام اسماست و دوست عرش رحمتن وزیر حقن مقام اعیانست که بسبب وزیر سر مقام حق
ست که منظر روح اعظمست وزیر روح مقام قواد عالم لافیل حسن مثال ست وزیر قواد صنفه
عالم شهبادت مقام جبریل وزیر صنفه جبرائیل که در نمونه جود عالم اجسام موجود پس صاحب بد
اگر از اهل حق بود از مقام حقن چنین است اسماء عرش تا مقام جبریل و حق حاصل کند و اگر از اهل اہام
بود هم از مقامات مذکورہ الہام حاصل نماید و او را صورت مقام متشکل شود پس عوام اند که حق
از آسمان بیخ شد و آید و واصل از صفت مراتب بالای جسم آید که بنظر علو مرتبه آسمانها میسر
در جای خود و خط و کنی که خود را شناسی تا خدا شناسی و چون مستعد تا بلایت حق و خود خستیت شدی
پس روگیر امور چرا شکای غنیمت پس بدین مقام بنویسند که در پیش بینها چو لنگر برین
دل بر فرہ و در حق انا الشریف و وسیع علی الرحمة بنظر اطلاق در صفت سرور رسد کبریا و منی
که ملکش قدیمست و انش عنی که منی بمنی من بود نیست و ایمان را مرتبهاست مرتبه اول ایمان
تقدیم کلمت مرتبه دوم با اسلام تبسوم یا احسان مرتبه چهارم صریح الایمان و آن مرتبه عبارت
از بدین مقام است که لغو هر و کس نخواهد که حضرت مصیبه طالبی حاجت مشکوہ مرویہ از ابو ہریرہ
در یافت کرد و بودند که اہل عوام از و سوزند انند و صریح الایمان همچون فطرت است کہ در حدیث
وارد کہ کسی مولودی نیست مگر آنکہ مغلوط بر فطرت است پس بدین وادشس باز پیودی کنند او را
یا نصاری یا مجوس زیرا ظاہرست کہ در وقت ولادت از انانی مطلق غافل نباشد کہ اگر پسند
و جواب دادن تواند من بگوید بل الحانط و فی کو بعد ولادت صد کثیرہ در نظر کش آید و در
تبد خودی و ادنی گرفتار شود پس درین وقت بر نہ بسبب پروا در و و صغنی نماند کہ اطلاق
اسم شد کہ نصاری یا مجوس کنند گاہی ہر وجود اطلاق باید کہ با نا عبارت کنند گاہی ہر
جامع جمیع اسماء مرتبہ رحیم از پنج معنی شعر در مقولہ بطلول باید منہید و چو بخشش گفت بطلول

فرخنده قال که من از خدا بیست و دوم و دو سال بگذشت که مرتبه انوار من از مرتبه اسم جبرم و مرتبه تقدیم دارم و یکی
مرتبه تقدیم دوم مرتبه من - ۳۳ اعتباری و انتزاعی و اختری و دومی و فرضی به دومی اطلاق یا بعد یکی بر
فرضی محض بلا مشاخصه که اینها را احوال و بدین معنی با احکام نفس الامریه نباشد و دوم یعنی فرضی که خود
در خارج نباشد مگر مشاخصه و بطوری باشد که از او این معنی منهدم شوند مثلا از جسم واحد تشلیط و تزییع
و تخمیس و تسلیس و در اثر تخیلفه معانی متمیزه در دو اعتباری بودن کثرت عالم یعنی دوم است
که از وجود واحد حقیقی عبارتست خود را منهدم شوند که با هم دیگر متمیزند و متمایز و بران احکام نفس الامریه
مرتبه پس نظر مشاخصه واحد مگر بنظر مراتب کثیره ۳۴ است و تفسیرش از دو بلفظ حلول با یا فیهیم که
عبارت از حلول نیست ۵ احاطه آن بچند وجه متصور یکی مثل احاطه طرف منظر در افق را و این نسبت
حقیقی مرکبات را غیر متصور دوم مثل احاطه مطلق بر تقیدات و قیودات را عام از آنکه مطلق عین و اشکل
هیولا باشد نسبت صورت یا بطور احاطه کلی مرتبه ثبات را و وجود مطلق حقیقی عین واحد نسبت معنیات
و قیودات بر معنی محیط است و تحقیق این از ذیل لفظ مطلق باید دانست ۳۵ اصطفا بر گزینگی
را عدا از دهر و زست که ذکرش بیاید ۳۶ اینا و آن عبارت از خبر دادن است بآن خصوص از آنچه
و چون انواع عالم طرح بطرح است پس خبر از آنچه دیگر یک طرح دوست نهادن نیست مگر ناواقف
و آن بچند احوال متصور یکی بطور مستقیم که اکثر اهل فرائض بدان عامل دوم بطور شکن مثلا اگر سگ
بلا سبب غایبی گریه کند اکثر ملا آید سوم بمعانیه یکی با خطوط طیکه بر دست حق تعالی در یکجا و در یکجا تمام
خلقت در جبهه روز نوشته است که در عرصه جبهه روزند که در پشت روز نطفه ماند مثل ای نطفه عطفه مثل با هم
مستند در جبهه جبهه روزند که در جبهه روزند که در پشت روز نطفه ماند مثل ای نطفه عطفه مثل با هم
مشابه نمودند چنانچه در اشکی در مانع که اکثر دیوانگان را منت حجب هم نموده که
از مناسبات عالم شمار گمان در یافت گفتند ششم بریل که بمناسبات
شکل گفتند آید هفتم بجمع بمناسبات حروف چشم نظر آید چنانکه اطلبت
یا دیگر عقلا از معانی آنها بگویند هفتم بکشف عالم مثال در خواب یا در بیداری خواه گویند

با اینسان باشد چنانکه اولیای را باشد باین ایمان چنانکه خواب بخت نصرت هر حسب
فصل دوم و انیال خواب بریان باشد هر حسب توحید و قرآن مجید لیکن اینها همیشه است
نیاید گاهی معصوم و گاهی معصومین و گاهی معصومین و گاهی معصومین و گاهی معصومین
خواب بخت نصرت بریان حضرت و انیال در پوسن تسلیم کردند و هم آن نبوت حقه است شخص معصوم
آهلی که سب در مدخل نباشد آن با صفا و حق است که گاهی غلط نشود و چنانکه پیشینگی و نبیای
محمّد و نبوت و انجیل و قرآن که اگر چه در آنها تشبیه و محاورات بکثرت مگر گاهی غلط نشود و پس ازین
مخصوص خصوصیت آئین گفتیم که آن خصوصیت بوحی آئین پیدا است که در دو اندازه صورت دارد
که گاهی از مقام انا و گاهی از مقام اخفی تا مقام مزا و جبریل با طوارگون ناگون باشد پس
از هر خطه را شناس که از کدام مقام است

سب بر وز آن عبارتست از طهور صحیح که با وجوه و قیام خود بصفت خاص و در شکمی و غیره متشکل
شود و که با انسان ماند و خلقی و نقصانی در بار نرغند و این مستقیمین علاوه اصطفاست اگر روح
اعظم نسبت که ایمی فرماید این حقیقت اوزار و در بند نیست و طالعش و مشاهدات شمسی شمس است
که از زوال شمسی نقصانی در شمس نیست پس گاهی بصفت خاص و گاهی با جمیع صفات ممکنه امروز
پس نظر کافی است و از بار و بار و زام باشد تا آنکه در بعض اوقات در گشت نه منزه را با ستم احد نمیکرد و نه
چنانکه در فصل سوم سفر ششم و فصل دوم حقوق و فصل دوم و انبال و غیره حضور صلی الله علیه و سلم را
بر صغری بخیر کرده که منحصراً من بحسن روح است الهی روح اعظم و چون الیاس بر وزاد پس است و در بخاری
حدیث صحیح مذکور که حضرت موسی و عیسی حضور صلی الله علیه و سلم را بر او صلاح و دینی صالح فرمود و
آدم و نوح و ابراهیم پس صلاح و نبی صالح گفتند و او پس با وجود و که از اصحاب و حضور صلی الله علیه و سلم
اند بر او صلاح گفت پس عبد الله بن عباس و ابی مسعود و ذوالریل گفتند که مراد از او پس الیاس
از بخاری و مسعودین حکم دارد که الیاس موالاد پس بخاری چون برین نکته مطلع نشد نفی پس از آری
نکرد و در همین دستور با وجود و که الیاس علیه السلام بسیار قبل از ملاکی علیه السلام بوده است پس

در کتاب اینجانب بر سر سینه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و در مخرج سینه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
 علیه السلام پس حسب باب اول انجیل یوحنا چون یحیی شش ریف آوردند و یهودیان از آنکه بر روز
 مطلع بودند از یحیی علیه السلام دریافت نمودند آیا نوزد الیاس هستی یا یحیی علیه السلام و الیاس
 را بعینه بلا بر روز گفتند پس یحیی علیه السلام انکار کرد که من الیاس یعنی بلا بر روز بعینه یستم و
 چون یحیی علیه السلام شش ریف آورد و یهودیان دریافت کردند که تو کبشتی فرمودی که من یحیی هستم
 یهودیان گفتند که آمدن یحیی موقوف بر آمدن الیاس است و الیاس هنوز نیامده یحیی علیه السلام
 فرمود که مرا بقتول الیاس است و او یحیی بود پس یحیی از الیاسین بود و بجای الیاسین در قری
 چنانکه مولا حاجی در تفسیر فیض اینانی علیه السلام یحیی علیه السلام فرمود و الیاسین واقع پس الیاسین را در کشتن
 پس نسبت مهدی علیه السلام آنچه دارد که نامش بنام من و نام والدین نام و الدینم خواهد بود از یحیی
 مقام است که از اهل محمد بن خواهد بود و مثل حسین رسول بناد جناب مرشدی و مولای حافظ سید
 حضرت شاه رسول نادر حسین از محمد بن بوده اند و بنظر کمال اتحاد و فصل بیستم و انیال بعد ذکر مهابت
 اعنی تحت نفی کیانیه سکندری رو میزد کرده شاخت که از سندها برسد و در سچی شروع شدند و تا
 ششصد و سی و شش گشتند بعد از کشتن یازدهم بر قلی است بعد از ذکر حضور صلی الله علیه و
 سلم بنظر اتحاد بدان القاب است که روح اعظم را شاید بعد از ذکر است که از مهدی سلطنت یابد و
 ذکر مهدی علیه السلام نیز بدان القاب است که نسبت حضور صلی الله علیه و سلم را کرده از اینجا و زیودان
 چنانکه ذکر حضور صلی الله علیه و سلم و خیر مهدی علیه السلام نیز بود از اینجا قول عبد الله بن سبا که
 محمد علیه السلام بار در کشتن آرد و خیالش نا صحیح بود که بعفت بروز نیکبخت و چون گفتیم که با اتحاد
 بروز و باز هم فرقیست قوی که از فناء بروز فناء لازم نباید چنانکه از فناء انجیل روح که بر طور
 روحی شد فناء و مثل لازم نباشد چنانکه در فناء روح لازم است پس از اینجا در کتب مقدسه مجموعه آورده است
 انجیل و قرآن و بسیاری مقامات حضور علیه السلام را بنظر فیضی که مخصوص بود و بصورت
 روح اعظم است که مستوی بر عرش است و عرش او اجمار ملک است که فی النور عتاب حامل

همون بروز روح اعظم حضور صلی الله علیه وسلم و بروز حمله عرش چهار خلفا اسد الله ابوبکر ذی النور
 فاروق چنانکه بفضل اول جرقیل و چهارم کاسفات پون بفضل انجا سنی آن حدیث بابا نجیب که سر
 حمله عرش زیر عرش اندو با ای شان بر نری که اصل او شان زیر عرش و بروز از عثمان خلفا و اربعه
 بر فرین و از وفات حضور سید المرسلین نبی سینی نقصانی و ربا ز لازم نیست و معنی تو جملنا و ملکا جملنا
 رطلانا یا نهید که اگر گردنیم می علیه الصلوٰه و السلام را حسب بعد و بفضل به حقوق ملک گردانیم حسب
 و عده و بفضل ۱۲ اشعیا ۵۳ مودی از نسل نبی در شوال عیسی شعیب عیبه المطلب عیبه او و عیبه الله
 این چنین مطالب انفعالت همچو این رساله است که فالین حق و نور سنده و این شد و نادر انان از جا
 خواهند کرد که انصاف بایند و شده اند که از مثل روح بر طو را قرار نمایند بصورت حضور صلی الله علیه
 سلم منکر باشند حال گذر و بفضل انهم خروج و غیره مثل طور انهم و دولت حضور صلی الله علیه وسلم فرموده
 و از اینجا عقلت حضور صلی الله علیه وسلم با وجود وحدت و وجود قیاس باید شود و این مقام در باره حضور صلی الله
 علیه وسلم و بفضل و اتیان و جابجا در انجیل زمانه بادشاست گفته است و الله اعلم بالصواب
ت (۱) مثل عبارت از طهور چیست که با وجود قیام خود و مثل ظهورت دیگر شود و چنانکه
 جبریل بصورت وحی الکلیبی بصورت اعرابی و این عام قرار بر دقت زیاده و بروز اندرون رحم
 مثل شرط است سو از آدم که بروز روح اعظم است و در مثل شرط نیست که گفته شود که آنچه بصورت
 انسانی بیاید و فانی باید بر دست و در عام مثل چنانکه در کتب میرسد علی سمدانی را جبریل جاد و دیگر در دست
 شد و با وجود قیام خود بر کان و جبریل جاد و عوت خود و جبریل غزل فرمود که من از این طور استفاده شهادت
 دارد و از زوال مثل نقصانی و در مثل نبی افند پس از اینجا مثل روح اعظم در مقام کعبه برای آدم شد که
 آنجا بجای صد شیر که گشت و برای موسی بر طو شد و برای انبیا و نبی اسر ایل و تابوت سکینه قیاس
 باید کرد در درایت حضور صلی الله علیه وسلم روح بصورت امر و بنظر همین مثل بود و بروز قیامت که مال
 جمال و بلال و مثل شیه که سو خود و خود و خود و خود کن که در یک وقت و چند تمام خود را خیال
 کنی لیکن خیال کامل تصور شود بصورتیکه خواهد بر خلاف خیال ناقص این ناسخ نیست که در تو هیچ

نخاسته و چنانکه از شمس و شمس انصافی نبشتند که صدوقی سکینه موسی نمونه زاده حضور صلوات الله علیه و سلم و صحابه کرام خلفاء و اربعه و ستنه باقیه عشره و پیشرو و هفت اهل کتاب اهل کلهبای اکیبا که در زمره هشتاد تن در که ایمان آوردند و ذکر آنها در فصل ۱۴ نکات شفاست و در حضرت جنان بود که بر بطور شاید که نماند و شد و بود و در قریه حسنی از نام عبریان اشاره کرده ایم و آنچه در بنی بو حنی ارد که روح را کسب می نمود که هر حضرت یحیی متحمل شده و دیده و همین حالت چنانکه در بعضی اعراس حضور خود آنچه در صحنی الدجانه مشاهده بلکه معانه افتاده که در اوراق بصورت کبوتر آمدن بی حاشی و چون قتل تمام گشتی برفتنی چون هر چه زیاد شد آن آمدن و بروی این غیر موقوف شد (۲) تا شیخ عبارت است از تعلق روحی بجای دیگر که از جای اول تعلق گسیخته شود و اگر بود و نصاری و اهل اسلام منکر نشناختند با خصوص اهل اسلام چون به پیشینگی حضرت انبیا علیهم الصلوٰه و السلام مطلع شدند که تا بدوازه قیامت را رسانی چنانکه در بعضی کلمات پس تعلق ارواح صدیقین و شهدا در حوصله های طهوری در عالم مثال با وجود تعلقشان بجزای اصلی جسم خود یا تعلق ایشان در عالم شهادت به بعضی مقدس نشناختند که در وسط و گسیختن تعلق ازین عالم کردیم پس به در تعلق نشناختند باز و واضح بود که مسکبه اولی که هم الصدیقون و الشهداء اهل اسلام صدیقین اند یا شهادت زیاده و بیرون مشکوٰه است که مثل مطهر و غریب و غیره شهادتند و لکن فضل الله برترین ایشان و این نیز از قبیل شهادت است و اگر در بعضی سائل کرده ایم خود را بد کرد **ثبوت** آن برد و گوید باشد یکی خارجی که خود بخود و بلا انشراح موجود باشد همچو زمین و سطح نزد عامه عقلا و دوم آنکه در خارج خود نباشد لیکن منشاءش بطوری باشد که این صحنی متشعشع نوازشل شخصیت از زمین و فوقیت از سطح که ثبوت هر دو واقعی است که در خارج نمیند و این هم دارد مدار احکام نفس الامر پس نیز میگوید که در هر دو که شخصیت را فوقیت و فوقیت را شخصیت نوان کرد پس ثبوت کثرت عالم در وحدت وجود از قسم انفسیت که موجود در خارج نمیند و تا بقصد سهیم ثبوت در او صغیر و کبیر هر که در واحه که موجود نمیند و باز در مدار احکام مختلف (۱) جز در اظهارش بر زمین آید یکی بر جز حیثیتی که با او شی دیگر آمیخته سنی ثالث شود مثلاً حیوان که با ناطق آمیخته انسان شده پس از پیش

جز انسانی نیست که از زید و حمزه و سنجیده یعنی انسان حاصل شده باشد پس هر مظهر و نشان وجود و جزو
وجود شده و دم غلیظی که از ظهور جزو کلی برود و چنانکه جسم فصل چهار گزرا چهار بار را که گفته آن چهار را که متصل است
میروند از این معنی نیز زید و جزو انسان نیست که از وجود زید انسان معده شده باشد بلکه تحقق زید عین تحقق
انسان است و ولد در اصل والد را جزو است زیرا کلیت جسم والد با لفظ بعد از الی ملحقه میروند (۲)
جمله بود و گفته است یکی بسبب که عبارت از نفس تشریحات است یا ایجاد که آثار بر آنها مرتب است و دم جمل
هر یک که بر تشریحات آنها مرتب شوند و عامه مرتبه ترتیب آنها را وجود و گویند فی الحقیقت مرتبه تشریحات را
بر مرتبه ترتیب آنها مرتب است و عامه ملحقه معقول بونانی یا مخصوص جزو اندکیان مسلم و غیر و مثل این
معنی واقف نشده و سرگردانی مانند که هیچ از و وصول نباشد (۳) و سر سرب گویست یعنی
مروارید و اطلاق بر نفس سنی آید از حیوانات حق را در دساتیر و پیر و پیر کرده ح ۱ حصه بار است
از کلی اعتباری بنظر خصوصیت چنانکه توفیق آثار حصه خاص است از توفیق کلی اعتباری را خدا
کلی نیست پس چه جای که اعتباری تا در حصه باشد پس بنده مظهر حق است حصه خدا نیست (۲)
حلول عبارت است از آوردن چیزی موجود و در موجود دیگر و آن بر دو قسم است یکی سرایی که انفسیم
محل تقسیم حال لازم آید چنانکه از تقسیم بار در تقسیم رنگ او دوم طریقی که در او پنجین تقسیم لازم
نباید لیکن شستن از حال گرفته صادق بر محل آید چنانکه از حلول سطح در جسم سطح توان گفت
بجلاف ظرف و مظهر و مظهر که مظهر و موجود در ظرف باشد لیکن صدق مذکور لازم نباشد و بجلاف
است و عبارت از تعلق مجر و با مادیت تعلق ظرف چنانکه روح انسانی بر جسم و بدن است و
منشئت پس از استوارب احمی روح اعظم بر عرشیکه مناسب است معنی تفریب باید فهمید و آنچه
در آیت ان ربکم الله الذی خلق السموات الارض و ما بینهما فی ستة ايام ثم انزل من السماء علی الکرسی
دار و حراد از استوارب استوارب است و بر این شد نیست بر کار خود که عرض معنی کار آید
که در شش روز زمین و آسمان را باین آن سر و آفرید و بر دو بفهمم آخر هم صفی الله را پیدا کرد و آرام گرفت
و باین معنی استوارب حلول است نه موجب ظرفیت ح (۱) خیر آن وجود مطلق است و حکمت

تخصص نموده اند که از وجود و نظر وجود و شرف نباشد بلکه وجود و شرف را شرفی است و چنانکه از معنی انسان نامیده است
مطلق از بدان از غیر و انفعالی هم نیست پس و بدان ملاحظه خود بنمایند و در زاجوی مرد و عورت
و لذت مجامعت بد نیست بدی و در عدم نکاح است و علی نه از شراب پویی از وجه زوال عقل است علی مذکور
قتل صفائی درست و بشیر بد نیست اگر بطور حق باشد بدی در زوال صورت انسانی بطور زانی است (۲)
خاتم النبیین ان مثل سیم مضار را نمیست که حقیقت و مشکوۃ ۱۰۱ اسم حسن است و خاتم الاولیا مثل طلا
گو با حصه از انست و حقیقت و مشکوۃ ۱۰۲ اسم حسیم پس خاتم انبیاء با وجود و یک در نشان انسانی مستفید
از خاتم الاولیا مسیح و دیگر انبیاء باشد لیکن مشکوۃ خاتم الانبیاء که اسم حسن است حقیقت مشکوۃ خاتم الاولیا
است چنانکه طلا از نقره خرد شده شود پس اولویت خاتم الانبیاء راست این کلام در منزل برای تاویل
کلام حضرت شیخ اگر گفتیم در مطابق حدیث صحیح خاتم الانبیاء اندرون محل طلاست و فرق است با این
طلا و آنچه در ظاهر باشد ۵ و هر آن بر سه معنی اطلاق باید یکی بر زانکه عبارت از مقدار حرکت است
یا یک سجد در این نسبت دیگر قیاس نمودنست و دم بر آن سیال سوم بر ذات مجهول وجود که نسبت بکثرت
بدان کرده میشود و زمان و مکان و طلا و ملائکه اعتبارات اوست پس و سر آرا از امور موهوم
بنا بر اندر در حقیقت حسب حدیث صحیح او خداست مسبب عالم سوج و حقیقی و معنی الاستبوا الله سبحانه و تعالی
هو الیبر از اینجا باید حسب ذات الشیء نشود چه بود ذات الاذوات هو الوجود و باید دانست که چنانکه
لفظ ذات در قرآن و حدیث بر حق تعالی وارد نشده و بر ذات ما خود از ذالفظ اسم اشاره و تاس
و آن در نسبت حق متصور نشود لیکن و را باید استعناش علمانموده اند بدین وجه ذات الاذوات گفته
از اینجا فرق این ذات و شخص ظاهر که الملائکة جسم و جسمانی اکثر روح الشیء و جوهر
و روح اعظم جوهر بروح و رب است چنانکه در قرآن مجید در سوره فجر و جاء ربکم الملائکة صفاء و
در سوره نبا و تفسیرش افع بوم یقوم الروح و الملائکة صفاء و هو الله می تفسیر فی الطویح
فقال انی اما الله الاله الا انا و فی مقام کعبه اذ اوم و برزخیه صفیه فی الانبیاء و بسی نبی
البرزخ لا صطفا و برزخ کعبه الاوصاف فی ذات نبین صلی الله علیه و آله و سلم کما برزخ الله

الاسماء والكبر وذا النور الانسان والعقاب بصورة الخلق الاربع كما سبق والذين لم يطلعوا على
 هذه الحقيقة قالوا الصديق خليفة الرسول والعلی خليفة الله والحق ان خليفة الرسول الهاشمی علیه
 السلام هو خليفة الله في الارضين كما وقع في الكتاب المنزلة الالهية وقد يطلق الروح على النفس
 الناطقة الانسانية والنفس الحيوانية والنفس النباتية ايضا وروح القدس ان رحن است
 که آن تحت قدرت نیست و نیز درش عبارتست که عبد و عین حقیقت خود حقیقت حق نباشد و در
 عین صفات خود صفات حق که صفت عبد محو شود و صفت حق متفلس باشد و روح قدس
 بنظر پاکیزگی جبریل را هم گویند این معنی دیگرست و در کتاب کشف الاسرار اصطلاحات برخیز بسیار
 تفصیل کرد مگر حقیقت اعنی رسم عام روح الحق و پر روح مقدس نفس حقانی و روح نفس جبریل
 بر سبب اختلاف ارام رازی بر روح الحق از عدم خود یعنی هر دو آیین از عدم دریافت روایت دیگرست که
 بر خا به رقی محض نیست اگر محض باشد چه حرج که علی مرتضی باب حکمت است بحسب حدیث رضی
 الله عنه و کرم الله وجهه ثم زیارت بالخصوص زیارت کعبه شریفه و قبر حضرت نبی علیه الصلوٰة والسلام
 و قبور صحابه و تابعین و کاتبین از اولیاء الله عنوان الله علیهم اجمعین علی بوجه خصوصیت متکثر و بروز
 روح اعظم یا منزل روح القدس است در لطیفه ذات و صفات ایشان که در مقام جمیع و کلهم
 قائم اند پس در حدیث از مقام دارد که من راقی فضل راقی الحق بدانکه **شعر** هر مرتبه از وجود حق
 دارد و اگر فرق مراتب کنی و ندانی پس با وجود اصفا و فاینا تو لوافتم و بعد الله و چه خصوصیت
 این مقامات همچو تعظیم و ششگان مرآدم را باید نهیب که مشر کشته ایشان همچو شعلان
 پیداست **س (۱)** سما اطلاق او چند معنی آید یکی بر بلندای و اندکنا من السماء
 دلیل اوست و گاهی بر سبب شدا و اسرار که حبیب دارند و السلام ذات الحجب دلیل اوست گاهی
 بر مراتب عالی و معنیه چنانکه در حدیث ان فی حب آدم لم یصفه و ارد و چون انا عبارت از ذات حق
 است پس نزول وحی از دست و گفته شود که از آسمان می آید **(۲)** سران آن بر دو قسم است
 یکی بر صورت حلول سرایی که جو دی مثل عرض در موجودی مثل جوهر بر آیه مثل سران هوا و در جسم

و دوم بصورت ظهور مطلق بصورت مقید است پس هر آن شکل انسان مطلق و در زمان و در هر حال و در هر حال
 علی بن ابی طالب که با خطوط صغیر و کبیر و سیران مطلق وجود را در ظاهر جلوه ننوان گفت
 (معم) است گاهی بمعنی احاطه کلی جزئیات را گفته میشود چنانکه احاطه مطلق انسان پس نسبت
 مقیدات خود پس برینجا و امر تصور کی نماید قید در بصورت صدق مطلق بر مقید نباشد و معجم
 احاطه قید و درین مرتبه نیست که مطلق بر مقید صادق آید بلکه صدق مطلق بر مقید در بصورت لازم
 گاهی مطلق را که در بعضی شکل احاطه کلی اند در بصورت صدق مثل انسان کلی بر جزئیات لازم نیست زیرا کلی
 ظاهر است و جزئیات در آن سنجیده اند در باطن و از جهت جزئیات مثل زید و عمرو و غیره حق در بعضی کلی لازم
 نباید بجزئی انسان و گاهی مثل احاطه مطلق بر ضرور اعتبار بر او احاطه احاطه اعداد و اشیان مثل
 زید و عمرو و قیظ و شبنون خود را در حق وجود و کثرت خود را احاطه و در حق احاطه واحد مراتب
 اعداد و احاطه جسم طوطی را و احاطه سطوح و خطوط را و جسم هر چه در حقیقتی نزد حکماست و سطوح و فضائی
 و چون حق مطلق لای کلماتی قابل که با وجود و وحدتش و یگانگی بدان نظر محقق در او در فرموده و شمر
 سبب این بود که کسی بین کمترین و بلکه سزاواردی هم نبیند و گاهی سبب احاطه بنظر غرض نیست
 مستور که دیگر مثلا و سبب اینقدر بر پنج میدارد و اینست در وجود حقیقی و ممکنات منتهی حش
 خیر مطلق عدم محض است و خیر انسانی آن بنظر اصناف بطرف عدم است چنانکه در معین گذشت
 و بنظر اصناف چیزی بطرف وجود شمر نمیشود **ص** صوفی منسوب به صفت است و در فیلسوفان
 از غایت انگسای صوفیه بودن و انصوف و اخلاص و بهو و تصحیح خیال که تا قال سیدنا انجید
 رضی الله عنه و این تصحیح خیال در عمرا و مجاهده با حاصل و نادر میشود و آنگاه در بعضی اوقات نه در
 جمیع اوقات (۲) صفت عبارت از وصف است که بعضی و او را در آخر دایره کرده شده
 و صفات ذاتیه خدا مثل جود و حیات و علم و غیره نه عین ذات اند بمعنی اول عین خدا که می آید
 نه غیر و بمعنی ثانی و ثالث گویند آنها نفس ذات است **ض** ضلالت گمراهی و آن
 از صفات مجاد است که ضلال بمعنی گمراه بودن این صفت خداست بدان نظر منسل پس وجود

حقیقی واجب چنانکه دای است برستور مضل منظر اول ذات باسما اکیلی و نسب باطلاق چنانکه روح
اعظم بصفت دای برآید بر یکسلسه باسمای جلای لعید از اطلاق منظر مضل شیطان و جمله نظر و چه در
خبر محض طر و آن عبارت از حالت که نسبت سیر ایشان سیر مثلا بنظر عمر و عرب گفته شود
بچه حالت نسبت پیدا می کنند شود و سیر ایشان است و هر دو از امور اعتباریه و اعتباریه اشیا اصل اطوار
بر شیون میباشند و افراد علیا باشند که هستی حقیقی واجب او جو بات و شیون که عبارت از ممکنات
و آن هستی صاحبان ممکنات چنانکه شان اطوار و شیون است که باقیه و دو صاحب ضافت نمود و حمل
می نمایند چنانکه زید را بنسبت حال او می کنند و بهو اطاعت نسکند پس واجب ممکن خوانند و بلکه
واجب را دو ممکن و ممکن را دو واجب توان گفت طر نظر موجودی مستقل است که موجودی
دیگر مستقل یا غیر مستقل در در آید چنانکه کوزه و آب و جوهر و عرض پس ظهور حق و نظایر ممکنات
موجب بظرفیت و نظایر فیت نیست زیرا هستی مطلق موجود است و منظر و نیز ظهور فعلیت را گویند و بطور
عدم را و منظر مفهوم جدا بطن باشد و فعلیت ندارد مگر بنظر عوام چنانکه گذشت ح و ح عرش
و اطلاقش چنانکه معنی آید یکی بر تخت چنانکه بر وزیر قیامت روح بر عرش یعنی بر تخت متشکل شود و آیه و
یوم یقوم الروح و الملائکه صفار حدیث که حق تعالی او را بصورتی که متشکل شود که مردمان یعنی
عالمه را حول خوانند باز بصورتی که متشکل کنند پس سجده کنند جمله دلیل مثل است و دلیل مثل حق
بر تخت حدیث دیگر است طلب باید کرد دوم هرگاه چنانکه در آیه و کان عرشه علی الماء و ارد و تفسیرش
در توره تکیون است که روح خدا بر آب تصرف بود و آب عبارت از دست است و عالم مثال است
و هر چنانکه درین عالم آید از عرش آید یعنی از عالم مثال حزن پس قایل است و در او اهل تکیون سهوی
و ارد که خدا تعالی او را آسمان و زمین پیدا کرد یعنی ارواح علیین و عالم مثال که بنور زمین آسمان
جسمانی بوجود دنیا داده بودند بدین وجه که ذکر آنها را بوجه سیر باید که روح خدا بر آب تحریک بود پس آن
لجه عبارت از دست است و آب عبارت از دست است و پس حسی کال عرشه علی الماء مطابق این مابین
و مطابق توره در سوره طه است تشریفاً من خلق الارض و السموات العلی و الارض علی الارض استوی

ما فی السموات والارض وما بینهما و ما تحت الثرى یعنی نزول قرآن از خدا نیست که مبدء اگر دو عالم
مثال دارد و لوح عظیمین بلند زمین بر عرش متعبر نیست بلکه او ستاره ای در آسمان زمین است و ما بین آن
هر دو و آنچه زیر زمین است سوم اطلاق عرش بر قلب مومن آید که عبارت از احدیت روح و جسم است و
گفته شود قلب المومن عرش الله و هر ادا مومن مومن کامل است و معنی هم استوی علی العرش از اینجا
و دیگر باید فهمید بر اثر تفسیرش در تفسیرین دارد که بعد از پیدایش آسمانها و زمین و عرشش و زمین و زمین
آدم صغی الله را پیدا کرده که آدم گرفت یعنی بر دل آدم یعنی آن کاریکه خواسته بود بر مستوی باشد و در
آدم و کاریکه خواسته تمام کرده که باز آدم دیگر مبدء الله و چهارم بر مقام خفی که عبارت از اسماست که اسم
عرش صغی الله است و الله اعلم بالصواب (ع) و این لفظ بسیار معنی مستعمل میباشد
چنین استیغنه که بهر وجهی اولی شود و ثانی در مفهوم هم نباشد چنانکه انسان عین انسان است بمعنی
حیوانی و انسانی نیز غیر انسان است و مطلق از معنی عین تعبیر نمیشد نه مقید عین مطلق و گاهی عام ازین
میگویند تا شامل بی روی و دوشود جائیکه مبدء او منشأ هر دو مفهوم یکی باشند پس ازین دو
واجب و وجود صفات خدا را عین ذات وجود حضرات صوفیه میگویند و گاهی اطلاق صفت
بر آن دو مفهوم می یابند که مباحث این حد اکانه موجود نباشند پس ازین معنی غیر آنکه در میان حد اکانه
موجود باشند و ازین معنی انسان چنانکه عین انسان است هم عین رزیه و هم عین صفا حکم پس
بدین معنی هر مطلق و منظر و شان عین یکدیگر تعبیر نمیشد نه غیر پس ازین معنی هر عدد و مقدار واحد
و هم سطح که از جسم شش عشرت مناسبت نیست و گاهی در جای عین از یک معنی و غیر معنی دیگران گویند
گفته میگویند که نه عین است و نه غیر چنانکه صفات حق اند نه عین بهر وجهی اولی نه غیر که مبدء او
مباحث ذات باشد پس ازین غیریت بیک معنی صفت بمعنی لازمی آید چنانکه در لاله الا الله
می آید (ف) فرد عبارت از نفس کلی طبعی است بنظر خصوصیت چنانکه رزیه عین انسان است و هر
مطلق موجود را فردی لازم نیست بلکه موجود مطلق کلی و فرد هر دو است و مطلق را کلی و منظر
ضرورت و واجب الوجود و وجود حقیقی بنفس تصورین جزئی است او را فردی ممکن نیست

تا از اطلاعتش امکان فرديت لازم آن که بر آن صادق آید پس ممکنات او را افزای توانا نشد
 بدین صورت واجب از ممکن و ممکن را ذو واجب بدان گفت نه بهر وجه و آنچه در حدیث قرین اعلی
 وارد که گفت سمعه الذی یسبح به الحی بیث آن بظرف تحقیق بر رفع وجود از انراست نه آنکه هر مرتبه از اعضا
 بنظر کثرت که موجودند واجب الهی است **ق** اقرب گاهی به اتصال ذو موجود و اطلاقی می باید
 چنانکه باید با عمر و قریب است و گاهی به نسبت مطلق با مقید و منظر چنانکه انسان قریب از ریه است
 بلکه به مطلق قریب تر به ظاهر خود است پس قریب به نسبت حقیقی با منظر هر شیون خود است به نسبتی
 و بر همین قیاس محبت باید ساخت پس درین صورت تمایز باشد و نشان مگر عمومی وجود حقیقی
 است و نه بهیچ مگر شغلی وجود حقیقی است و در کم و در زیاده مگر او بهر آنکه آنست چنانکه باشند و
 این تعلیلات تملیک نصاری چنانکه در ذیل لفظ نصاری واضح خواهد شد که آن موجب زیادتی
 عدوت و این نیست مگر اسرار توحید (۲) قلم آن عبارت از وجه خاص روح اعظم است از اینجا
 شروع و لانا جایی باید بنهید **س** محمد کش قلم چون نامور ساخت باز بهیچ حلقه طون و کمر حشمت
 و آن اصل روح حضور است و سیم قلم هر سوز که نام مبارک از بجا شد در قلم دیگر را چه بار
 که حضرت صلی الله علیه و سلم نامور نماید (۳) مشت آن بر دو گونه است یکی تقسیم عد و کل طرف
 احادیث که موجب انتفای کل است چنانکه عشره را اگر بهیچ تقسیم یکینیم عشرت میرود دیگر
 تقسیم مطلق است بنظر مقید است و منظر هر شیون که متلزم تحقق مطلق میباشد و در تحقیق
 این تفصیل است تقسیم (۱) کل گاست یعنی کامل آید پس تلزم اجزائیت و وجود حقیقی
 کل یعنی کامل است و گاهی یعنی مرکب این سنو حیل جزا است چنانکه انسان کل مرکب از حیوان و
 ناطق (۲) کل گاهی معنی کل مجاز است مثل و اکثر استعمال کرده شود بهر معنی که نفس تصور آن
 و توجع شرکت افزای نباشد چنانکه انسان بنظر زید و عمر و دیگر جزئی بر عکس است و
 باید دانست که حکما را بر وجود کلی طبعی سه قوال است یکی آنکه وجود افراد است و کلی از و
 منتزع از آنان موجود را محصور در مشخص دانسته میگویند که اگر کلی طبعی موجود باشد پس

شخص یا در کلی موجود و شخص مفهم باشد پس قبل از تشخیص شخص است یا قدر کلی معنوم و
 انضمام موجود و یا معنوم کی متصورند است که تغییر از علاقه ذات انسان در این آن
 چگونه معنی الشانیت را احد از دید و عمر و منتهی هست و از دید و پوارنه و آنچه در جوابش
 میگویند که آن علاقه محمول الکنه است آنان ندانند که بالبداهته آن علاقه مجهول خارج
 از زید و عمر و نیست پس آن عبارت از کلی است که موجود است که بر آن احکام مرتب و موجود
 و مشخص معنوم نیست چنانکه قبل از دلیل منکر فرض کرده معنی کلی لغتیه به که مشخصات در
 باطن کلی مندرج اند و مفهم و معنوم و نیند آدم آنکه کلی در ضمن افراد موجود است که مشخص در کلی آینه
 موجود و شده و ایان نیز معنی کلی نفی میکنند چنانکه در قول ثالث بیاید سوم آنکه وجود کلی را
 بنفس است و یا به الاشتراک و الامتیاز شیء احد ذات کلی است و شرکت و فردیت که هر دو مفهم
 متغایرند و رابطه اش مندرج و گوئیم اشتراک و امتیاز دو اند که در شیء واحد منظر وجه کلان
 حیثیت ضدیت نمی دارند پس حاجت انضمام شخص هیچ نیست و شرکت و کلی بودنش
 بنفیه خبری از امتیاز بودنش و صورت افراد میدید مثلاً انسان وجود است و نفس تصوریش
 مانع و قوع شرکت نیست پس بنفس بودنش شرکت مستلزم بودنش صاحب امتیاز است و در
 مختلفه و اطوار منوعه و وجود و تقیضی خارجی چون که واجب عین و احد است و او را کلی نمیتوان گفت
 چنانکه می آید (۳) کلکی اقرار است و اما عبارت نرد و نبودن از ظهور حق روح اعظم است بصورت
 بروز و کلکی معنی دور کنند و کلک معنی نقصانست و مراد پیشین گویان نبودن از کلکی اقرار
 همین حضور احمد علیه السلام اند پس چنانچه از جمله اوصاف در اینجا میبینیم شان ظاهر که عین
 اوصاف در اینجا حضور علیه السلام چنانکه سابقین شان بیان کرده اند که اهل زمانه نفی و مفصل
 در باب چهارم کتاب تفسیر معالک الاسرار ظهور آن حقیقت روح اعظم و مرتبه بیان کرده ایم
 و گویند نبودن ان نسبت مرتبه اول نیز ناحی منظر اند و بیشک در مرتبه ثانیه بروز آن حقیقت
 بصورت مهدی قابل اشتغال مگر موعود اول در زمان شاه عادل شاگردی معنی نوش و ان

ایرانی که سورج یعنی اولاد او را بر باد کرد حضور علیه السلام ند و لبس که ظهور کرد و در هر قدر ذکر
 راجحان سابق از زبان کلکی اقرار کرد نوشته اند جمله قبل از حضرت صلی الله علیه و اله و سلم بوی
 آمدند پس سخت نادانی کسی است که باز انتظار نماید و ابر و بون و گرد و بون و غیره جمله قبل
 گذشتند و بعضی نادان بنظر نقاد اشتیاق این سلسله را اهل اسلام بولید و تماشای آنکه
 بنظر نقاد احسنین تاشاه عالم گوید و بنظر نقاد و اشتیاق تا عالمگیر اول این از نادان و افعی و درست
 لا اله الا الله کلمه طیبیه نیست مفید توحید و ثواب خواندنش در زمین و آسمان بیگنجی معنی
 بطور عامه آنست که لافعی چنین است و آله اسم آن با خود ازال و هم دیگر اقوال رین است
 و لفظ ال در عربی و سنکرت و ایل و عبرانی قریب التلفظ و المعنی چنانکه لوسیم عبری و اللهم
 عربی و الالم سنکرت قریب التلفظ و دلیل آیت قرآنی لو کان هؤلاء آلهت ما درود و آله
 یعنی مستحق عبادت که منحصر در عین و احد است جمعی آله بطور مشاکلت بنظر اتحادشان در
 مثل آیت انما دین الله آله لعلهم یفهمون و درود و طاهر است که لا اله الا الله و یونان
 نیز موجود چنانکه در تورات منوز موجود است پس قول کفار که ما سمعنا بهندانی الملة الاخرة
 ازین رو محض دروغ بود و بقول کفار که مذکور و منوز یکسور یهودیان قابل توحید وجودند که
 مثل کفار که لا اله الا الله آله را یک الشکفته باشند آیه دلیل بر کبریه و اولیای الهکم ال واحد
 لا اله الا هو دلیل عامه اهل اسلام است پس الله و کلمه طیبیه معنی مستحق عبادت و نفس الامر
 است و الا بمعنی غیر و الله اسم آن ذات واجب العجز متاخر عالم پس در هر چنان شد که نیست
 مستحق عبادت غیر خدا پس نزدشان چنانکه بر یهودیان است کردند کفار مگر معنی غلط فهمیدند
 که آله امجینی صیغه چنانکه باعتبار لغت در خیال داشتند و استند یا از شرارت گفتند چنانکه قول
 شان در سوره ص تنقوست اجعل الالهة لهما واحد اگر در این پیغمبر از تشکیک لفظ آله در کلمه جمله
 محبوبان را الله واحد و غلطی شان در سوره ابراهیم بیان کرده شد که مراد از آله لغوی است
 که اعتراض کرده شود پس اگر بودند می اینها الهه ارد و زنجیر نگذیدند و عامه خیار روح اعظم را

میگویند که این لفظ توحشی نمایند زیرا الله ذاتی را که بعالم کم کثرت برادران کسی نیست
و آن نیست که راجع اعظم این کلمه توحید مخالف توحید کفار بطور عامه بطریق مذکور است پس این
عامه و توحید بر من اند نه فقط مسلم زیرا بتعلیم انبیاء و حضرت شمس المرسلین ع و آنکه که بعامه حسبت است
ابوهریره کرده شده و لائل قرآنی برین مثل ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض
و ما بینهما تا آخر و مثل حق بر طور و بر کعبه و بر وز قیامت که مستلزم اثبوتیت باین خلق
و حق است و وجود مطلق با حمله و از جمله میراد علی بن ابی طالب و عامه را همین قدر کافی
که گفته شد لیکن ازین معنی ترقی باید کرد که نیز عامه مسلم که آله در لغت بمعنی معبود است خواه
مستحق عبادت یا نه باشد چنانکه مضروب آنکه بر وضرب واقع شود خواه بوجه حق باشد یا بوجه
ناحق و تعلیم کفار در اینجا بمعنی اصطلاحی بود که قرآن و تابعی مقرر کنند بلکه بطوریکه کفار
بفهمند و بدستورند که چنانکه نهیبند پس بدان نظر نهیب کفار از کلمه لا اله الا الله که جمله
معبودان را یک الله بنموده است و درست است که قول موحدان یهود و نصاریه باشند
و بدان جهت یا سمعنا هذا فی الملة الاخره گفتند زیرا ظاهر است که در آیه لو کان هو الا اله
ناورد و ما معنی حقیقی لغوی آن هر دو اتفاق نمیتواند و در نوع لازم آید بلکه در اینجا بمعنی شفع
ست که عبادت جان شفع فهمیده میگردند و از لغتی غیرت بمعنی مبالغت و جدائی غیبت بحمله
معانی لازم نمی آید و نظیرش آیه ارباب تفرقوا حیرام الله الواحد القهار است در حدیث صحیح
من یشغلک عن ربک فهو صمد و ارد که هر شی مشغول عامه را از خیال وجود مطلق
مستدار پس هر چیزی را رب آتش که با هم مبالغت و مفید مطلق فیند معبودی باید که هر چه
مرجح امور باشد و آن ذات حقیقی و وجود است و پس که غیر یعنی مبالغت و جدائی از و چیزی
دیگر متصور نیست پس ترجمه کلمه طلبه آن است که نیست
موجودی در زمین باشد یا در آسمان در اوج باشد یا در
اجسام غیر خدا یعنی خدا از خدا پس وجه ثواب تاملش برین روح و نورین

بگویند که این لفظ توحشی نمایند زیرا الله ذاتی را که بعالم کم کثرت برادران کسی نیست و آن نیست که راجع اعظم این کلمه توحید مخالف توحید کفار بطور عامه بطریق مذکور است پس این عامه و توحید بر من اند نه فقط مسلم زیرا بتعلیم انبیاء و حضرت شمس المرسلین ع و آنکه که بعامه حسبت است ابوهریره کرده شده و لائل قرآنی برین مثل ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض و ما بینهما تا آخر و مثل حق بر طور و بر کعبه و بر وز قیامت که مستلزم اثبوتیت باین خلق و حق است و وجود مطلق با حمله و از جمله میراد علی بن ابی طالب و عامه را همین قدر کافی که گفته شد لیکن ازین معنی ترقی باید کرد که نیز عامه مسلم که آله در لغت بمعنی معبود است خواه مستحق عبادت یا نه باشد چنانکه مضروب آنکه بر وضرب واقع شود خواه بوجه حق باشد یا بوجه ناهق و تعلیم کفار در اینجا بمعنی اصطلاحی بود که قرآن و تابعی مقرر کنند بلکه بطوریکه کفار بفهمند و بدستورند که چنانکه نهیبند پس بدان نظر نهیب کفار از کلمه لا اله الا الله که جمله معبودان را یک الله بنموده است و درست است که قول موحدان یهود و نصاریه باشند و بدان جهت یا سمعنا هذا فی الملة الاخره گفتند زیرا ظاهر است که در آیه لو کان هو الا اله ناورد و ما معنی حقیقی لغوی آن هر دو اتفاق نمیتواند و در نوع لازم آید بلکه در اینجا بمعنی شفع ست که عبادت جان شفع فهمیده میگردند و از لغتی غیرت بمعنی مبالغت و جدائی غیبت بحمله معانی لازم نمی آید و نظیرش آیه ارباب تفرقوا حیرام الله الواحد القهار است در حدیث صحیح من یشغلک عن ربک فهو صمد و ارد که هر شی مشغول عامه را از خیال وجود مطلق مستدار پس هر چیزی را رب آتش که با هم مبالغت و مفید مطلق فیند معبودی باید که هر چه مرجح امور باشد و آن ذات حقیقی و وجود است و پس که غیر یعنی مبالغت و جدائی از و چیزی دیگر متصور نیست پس ترجمه کلمه طلبه آن است که نیست موجودی در زمین باشد یا در آسمان در اوج باشد یا در اجسام غیر خدا یعنی خدا از خدا پس وجه ثواب تاملش برین روح و نورین

و آسمان بلکه در جمله عالم از ارواح و امثال و اجسام نمی گنجد زیرا جمله عالم را ضمیمه حصر کرد
 اندرین صورت عبادت بیان ناچار شده که مفید مطلق نبند و جمله آیات توحید برین معنی
 و ال و میرا خصل وجود حقیقی خارجی مطلق چیزی نیست پس معنی لیس کثله شئی صفات ظاهر
 و صراول و اکثر و ظاهر و باطن در و با هر پس معنی هو الاول و الآخر الظاهر و الباطن بنظر
 تعدیم صغیر صغیر صغیر از بیجا بلا تکلف بود و از بیجا نماند و لو افهم وجه الله بوجه اتم هر دو ال معنی
 با شما من بخوبی نشانه - الا هو العجم و لا اله الا هو سادسهم و لا اله الا هو من ذلک و لا اله الا هو
 سیمهم اینها که لا اله الا تکلف واضح و الله علی کل شیء محیط بلا تاویل درست و معنی سوره انفاس
 مدلل بر بیان عقلی که بگوید آن وجود مطلق حقیقی خارجی الله بیکانه است زیرا احب او سبحانه
 غیرش در خارج متصور نیست بوجه آنکه غیرش موجود باشد یا معدوم باشد یا معدوم و محض
 ثابت از ثبات باشد پس جدا از و منفرد از و منزه از و محض چیزی نیست موجود و افخود
 زیرا که در زیر لفظ وجود و الیش نباید پس بنیازی از ظاهر و همین دلیل نفی ولد و ولد و
 کثور از بیجا خبر پوشیده و چون چیزی جدا و سبحانه معنی مطلق حقیقی را نیست که قریب ترین
 است به معنی مطلق است و سواى وجود حقیقی قریب ترین و صغیر مطلق شائی و عقیده نیست پس
 عبادت چیزی باید کرد که مفید مطلق قریب از شهرگ باشد و هم ظاهر و هم باطن و هم اول و هم آخر
 او باشد و بیجا معنی اجیب له ای اذ احان الایه باید دانست که جواب و هم خواننده را چون
 خواننده را که خواند این عین جواب نیست بلکه **الله** گفت بلکه است باینجه
 سوره که ازت بپاک است پس باید که جواب طلب کند از من و ایمان آوردن این اندر بصورت
 از ظاهر تا نیت باطن خود که همیت است توجه باید کرد پس عبادت مقدمات و شبنیات سواى و
 به بوجه سودن نیست که شجره کافران سجده که بر روی بیان میکردند به هر دو سوره و بود و به
 سجده وی توبه و بی شبهه هیچ لیکن بطریق مفید نیست پس عبادت این عقیدات سود و بود
 ناز یا و قصد کلین خواه روح اعظم باشد یا بوجه دیگر بوجه نزول روح القدس و حقیقت شان و

صفات شان مرجع است (۲) لوح و آن اسم رحمن است حقیقت محمدی صلعم که قابل حمل است بهیچ
 اسم روح محمدی صلی الله علیه و سلم که قلم علی روح اعظم بر آن بنوشت که هر چه در آن عالم
 پیدا است در آن مندرج ساخت از اینجا مطابق اصول الحکم و کلام طیبیه برای بدل حرف و او ترک کرده
 پس از اینجا مصنی محمد رسول الله بلا و او باید فهمید که مقصود از الله یعنی از هستی مطلق محمد آمد که رسول
 خود است این مطابق مقول الحکم نوشته شد هم مطلق آن بلا قید را گویند و اطلاق بر چند گونه
 مستصحب یکی اطلاق کلی بنظر جزئیات و درین صورت حمل کلی بر جزئیات از ضروریات دوم مطلق
 جزئی بنظر حالات و اشیاء و اطوار و اوصاف مثلاً یا بنظر نوم و لفظ مطلق است و درین صورت
 مشتق از حال گرفته محل تو آنکه و چنانکه زید را نامیم یا مستیقط نموان گفت نه نوم و لفظ و در جائیکه
 مشتق درست نباشد بلفظ زید انضاف کرده محمول توان کرد و از همین مبهم اطلاق جسم است بنظر سطوح
 و مصلح بنظر خطوط و خطوط بنظر نقاط و واجب الوجود را چنانکه در ذیل لفظ وجود خواهم نوشت که
 آن مطلق در جو حقیقی جزئی و مثلاً هر کلی و جزئی است جزئیات متصور نیست و با وجود ظهور در کثرت
 در احدش نقصانی مایه نمیشود چنانکه قول حکما در نسبت بهیچ لا و این شخصی بنظر صورت جسمی نوعیه
 کثیره حال است پس بر ممکنات بشیوات و مظاهر محمول نه انداخته بلکه واجب گفته خواهد شد که انصاف
 ممکنات است و ممکنات را گفته خواهد شد که آن صاحبان واجب اند که بدن واجب موجود و متناهی
 و در اطلاق حق هستی شکی از اطلاق کلی نیست افراد و شیم همی از اطلاق شخص واحد هیولی
 با صور اعتباریه است پس در بعض احادیث کلام بهیچ نسبت و دیگر بهیچ نسبت دیگر قیاس باید داشت
 که موجود در اصل مطلق میباشد چنانکه زید بهیچ نسبت نوم و لفظ اگر از اعتباریات فرض کرده شود
 و اگر قید مثلاً سواد بهیچ جسم موجود خارجی باشد آن قید نیز از موجودات میباشد و در کلمات
 موجود در اصل کلی طبیعی است و مقیسات از امور اعتباریه را خفیه پس آنچه در عوام طلبها مشهور است
 که وجود مطلق را نمیباشد چیزی سفسطه نیست و چون در حقیقت موجود در اصل کلی طبیعی باشد مثلاً
 انسان و صدق انسان بر انسان کلی طبیعی اولاً و بالذات است و صدق او بر زید و عمرو

اگر بفرموده گرفته شود و نباشد و اگر بفرموده محاط نشود بکبریم همون انسانست جناب شیخ جهان آبادی
 مرحوم در نسبت وجود مطلق فرماید که اگر کلی باشد چه چیز که بالذات اجب آن مطلق است و بالشیخ و بالعین
 ممکنات موجوده در ادعای اصواب (۲) منظرهای ظهور که عبارت از اعتبارات افعیه مطلق است
 و چون در حقیقت سوای وجود حقیقی و آبی خارجی جسمه و افعیات عالم خیال است که انشراح
 از و میکنند بانشراح واقعی نظر بر آن سوای خدا هستی مطلق عالم را و بی میگویند و گاه است
 عکس قتل و حرارت و آئینه هم می نامند خیال که در شعر ذیل بطور منقح الخیال فرموده که خلوق ممکن نباشد
 نه بطور جمیع کما فی الکون و هم اخیال و او عکس فی مرایا او ظلال (مستم) انشایه آن
 آیهست و هم لفظی در آیت که بفرموده است یعنی دیگرین سوای خدا و اسخون دیگرانند چنانکه قول شافعی
 است و نیز در حقیقه سوای الله و بعضی اسخون فی العلم دیگرانند چنانکه در کتاب فی الالوه اصول
 و نزول شرط نوشته که منزل علیه حاضر و مست که واقع انشایه باشد پس در آیت لا یعلم
 الا الله بر لفظ الله وقف لازم نشود بلکه نزول بن آیت برای نصاری بجز آن شده
 بنظر آنکه لفظ ابن را بخیل پسبت و وار و معنای او نیز در اسخون فی العلم مظهر اسم رحیم است
 چنانکه در ذیل لفظ نصاری بیاید که مخصوص پسبت و بل مسیح هم آوم مظهر اسم رحیم و آن
 مسئله کمال آدم دلیل است مگر نصاری غیر اسخون فی العلم بطوری دیگر می نهیدند که از و کفر
 نشان لازم آمدی هم برین طور و بعضی آریانی القاطی هستند که حضرت رسول علیه الصلوه
 و السلام و انبیا و دانش و دیگران تا و یل او ندانند و زانان مثل نصاری تا و یلش بطوری
 نمایند که منجر بکفر گردد و بخلاف تا و یل را سخین که او عین ایمان باشد مطابق حکمات بلکه از محکمت
 معلوم محبوبات انشایه ریافت کنند چنانکه قاعده دریافت در منطق مقرر است مقطعات
 بدانکه در حروف مقطعات قرآنی که بر نیست و نه سورت مصدر اند اختلاف است و تفسیر غیری
 نشانده قول نوشته که مخرج آنها بجهار احوال است یکی از آنها قول شعبی و جماعتیست که آلم
 و سائر حروف بجا در او ایل سویتها انشایه اند اختیار کرد الله تعالی بعام خود در سوره آن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و علم انهارا سپ و خیا انما بسم و از فکر آنها فایده طلب بیان است
 و در اوین بند از شعبی ازین حروف پرسید جواب داد که انرا بگزار و سوای ازین سوال کن و سینه این
 قول حضور صلی الله علیه و آله وسلم در کار که کسی بظاہر بنویز نرسانیده که از مشتات بهات است فایده
 طلب بیان نیز و شافعیه قدر مند بنیت و آنچه در نزد این قول گفته شده که این حروف را در
 بر معانی باشند پس معلوم شد و اگر نباشند پس خطاب بدانها هیچ خطاب باهمی و بخل و بخل و بخل
 با عربی باشد و هم جمله قرآن تبیان و بدایت نباشد این ترویج را درست زیرا خالین مشتات بقول
 خلیل صاحب لوزال لا ارحفی مخاطب معنی حضور صلی الله علیه و سلم استثنای گوید که برای مصلحت
 را از نیاز از دیگران مخفی داشته شده **قول دوم** فاروق و ذی النورین و ابن مسعود
 رضی الله عنهم بیا که بعد از شیهه بیضی از خسر و فعل کرده شده که حروف مقطعات از ان تا
 مکتومیت که تفهیم کرد و شود و انهی پس غالب که انحضرات را معانی آنها معلوم بود مگر براس
 مصلحت اخذ داشتند چنانکه در زمان مرتضی رضی الله عنه مصلحت در اظهار بود که بیان کردند چنانکه
 در قول چهارم بیا **قول سوم** مطابق معالم قول جماعت است گویند آنها معلوم که معانی اند
 پس بعضی گفته که هر حرف از انفتاح اسم خداست و ولات دارد بر و علی کرم الله وجهه میفرمود
 یا کعبه یحیی یا حم عسق و ممکن که مراد حضور مرتضی کرم الله وجهه منزل آن حروف باشد و قنای
 اسماء قرآن گفت و در لباس خبر بدون قرآن و کتاب برای این حروف در هیچ آیه ذاک
 الکتاب اگر کتابت عس تملک آیات القرآن و کتابتین و غیره گفت و مجاهد و زبای اسماء و نه
 گفتند و فرمودند که چون کسی گوید که المص خواندم صاحب بشتان که او سورتی خواند مصدک المص
 و بیضیاری گفته که برو اطباء اکثر است و در معالم از انفضش نحو می سفول که بطرف شرف و فضل بنا
 بود بسیار که گفته اند و میباید اسماء استی الله و شتم بدانها خورده و در بیع بن النس و نسبت
 الم گفت که الف متفاج اسم الله و لام لطیف و میم محبت و محمد بن کعب گفت که الف الم الله
 و لام لطیف و میم ملک است از کلمت همچنین بیضیاری قول ابن عباس نقل نمود و در معالم گفته که این

عباس و کتب بعضی کات کافی مادی مادی یکیم عین علم صادقی فرمود و سید بن جبیر از بن
 عباس معنی آلم انا الله اعلم نقل کرده معنی آلم انا الله اعلم و المعنی آلم انا الله اعلم ای
 در جای حسین بن موسی و گفت که عربی از کلمه آرنه زار را دیگر گفته و معنی از قول شاعر آورد
 شخص تلمذ لسانی: فضائل تاف: یعنی گفتم برای معشوقه و فوف کن پس گفت برای بن
 قحط بجای وقت و در پیماوی از بن عباس است که آلم و تم و ان اسم الرحمن مرکب شود و در
 معال از سید بن جبیر نقل که آنرا اسماء است تعلق کرده شده اگر او را با الف میگویند
 اسم خداوند یا نه می چون گوئی آلم و تم و ان پس باشد الرحمن گرفتار نام برای مسیبل
 و در پیماوی از بن عباس معنی آلم انا الله اعلم نقل کرده و مثل این در سائر نوسخ و نیز از بن
 عباس روایت کرده که الف الله و الم حبریل و مع محمد علیه الصلوٰه و السلام و آلم اشارت است
 که قرآن منزل است از الله بنان حبریل بر محمد علیه الصلوٰه و السلام و در معال از بن عباس
 روایت که آنرا اقسامی در بعضی بطوری و در بعضی دیگر بطوری دیگر یعنی جای بطور
 اسجد بنا که قول ابو العالیه است و جای منقح است و مع قول چهارم آنکه این حرف
 فارق اندازین سورتا پس پیماوی گفت که از است و هشت حروف چهارده بر او اکل سورتا
 آورده شده و چهار در نصف است و هشت اندود و نصف صفات حروف پنجمی سورتا که
 اهل علم اگر گوشه کش کنند نتوانند پس از می لقب اعجاز است ظاهر و در بیان بسط کرد و چنانکه
 سطلین مخفی نباشد لیکن جمله اینها آرای حضرات است کسی بمقتضی صلی الله علیه و سلم میسرانند
 و نیز شب ابجد غیر مریوط و خصوصیت حرفی بر سورت دون حرفی ترجیح بلا مرجع که ابو العالیه
 بقول پیماوی شک گرفت بدینچه روایت کرده شده که هرگاه که آید به و بر حضرت
 صلی الله علیه و سلم خواند بر ایشان آلم بقره پس حساب کردند و او گفتند که چگونه داخل
 شویم در ویدی که مدت او هفتاد و یک سال باشد پس بسم قریم و حضور صلی الله علیه و سلم
 گفت پس آیا غیر او است پس فرمود آلم و آلم و آلم پس گفتند که خلط شدند این حروف

برای این که این کلام که در این کتاب است تلاوت حضرت علی علیه السلام به ایشان باین ترتیب و تقدیر حضور
صلی الله علیه و سلم بر استناده ایشان دلیل در نسبت و حقیر گوید که کاسن پیوسته اند بر عهد آتالی
و یکای بنیاد هم عهد و چهل کتب اسرائیل بی سزندی که حضور صلی الله علیه و سلم آنرا با الواح موسی
تقدیر فرموده که او اهل نظر از الواح موسی مرا عنایت شده بمطلب رسیدندی و حضور صلی الله
علیه و سلم تصریح بدان نظر فرمود که در مجموع تقدیر کردی که یا بر این عقد من یعنی بر بنیاد
سفتم که موسی و برای حضرت محمد علیه الصلوة و السلام بود و محمول گردیدی که درین سورت
ذکر کن بسیار است پس چشم صلی الله علیه و سلم از آن باشد که بار جو و تعظیم نسبت به آنجا
و علم حساب علی درین حرف سر سپیدند که آما خود از آنها اول با خود از الف و هم با خود از مقدر
گردیدی قول چنانچه قول فیصل قول جدیدی الا علی علی مرتضی و صدیق اکبر است رسی الله
که اول باب مکتب است و در نسبت و هم دارد و حدیث که در تحت سز و در کم کرد دل ابو بکر و چشم و سب
معالم خباب مرتضی کرم الله وجهه فرمود که برای هر کتاب معنوی است و صفوة این کتاب است
همچو است یعنی برای اکثر کتب براءت است و براءت سوره مصداق هر حرف نخی است و در کند
الله را قول بباب صدیق رسی الله علیه که برای هر کتاب سر است و سر خدا و قرآن او اهل
سورتهاست و سر یعنی خلاصه آید چنانکه در صراحت و عادت معنیها است که خلاصه طلب
کتاب به اول کردند و براءت کنند و سندا این دو حضرات ارشاد حضور است صلی الله علیه و سلم
به نسبت آما تقدیر که او اهل این سورت از الواح موسی مرا عنایت شده که الف او اهل و
لام الواح و هم موسی بدان اشارت و هم در حوالیم فرمود که در حوالیم از الواح موسی و او اهل
پس طای الواح و هم موسی بدان اشارت و در آما سوره و در هم بعد هشت سال فطیه شد و بیان
و عدد آما بمجمل صد هشت باشد و هم بنظر صدیق برای زیارت سال شطر ارشاد یافت
و در نسبت قطعات شوری و در سبب سببی حرف و ما منقول که کسی نمی نیست که به و این نزد
نازل نشده باشد و هر روز نزول این سورت امارت بر هر چه و بهار که حضرت صلی الله علیه و سلم

ظاهر شد بعد دریافت ارشاد رفت که آنچه ضعیف و نسخ و غیره برانتم خواهند آمد از آن اطلاع داد
 ما را آن سج و در صورت مجله و انقضا کلمات از هجرت حروف معصوم علی الدین و سلم و طاعت صدیق
 و قاروق و ذی النورین و در قضی و امام حسن و جنگ حضرت زبیر و طلحه و صدیق با رضی
 به هم و کز جنگ لیس بر ما و به با جناب موصوف و نکر طاعت امام حسن و شهادت امام حسین و سلطنت
 مروانیه و عباسیه اسما علیله بیان نکران تا از آن سج است و ضباب و قضی از همین حروف طلای
 میفرمودند و حقیر و قضیه میماند تا اسرار چیزی بسط نموده است و سخن اکثر واقعات بیان
 کرده اصحاب قول بر اعم است به حال محکم و با بدار و حضرت فاروق و ذی النورین و حسن و معصوم
 مخالف این قول نمیدانم که آنان اصلیت در وقت خود را خفا و نیز و جناب رضی و سلطنت در وقت
 خود را اظهار دید پس کم مایه گانیکه از تفصیل این قول واقعت نمیدانم قول اول احضار امرای
 دارند که بقول مفصل گویند نمیدانم و کتب اصول همچو نور الا نور و تفاسیر همچو احمدی خوانند
 و تفهیم که اگر چه یقین قائل نشوند مگر حقیقه بطور ظن تا بریل کنند و چون قبل از تفسیر این حروف
 ضرورت مقدم است پس بدان نظر اول مقدمه در تحریر آورده میشود و مستحق است که در حق حضرت
 بر اعمت واضح شد و بقول ابن عباس معنای حروف مقطعات گوناگون بطور قاعده اهل بیت
 است که گاهی از عدد حروف کنند و گاهی عمده حروف از کلمه عبارت در اول آن خطا نکند که کتب
 حروف و حقیقت فصل است و قبل از زمان نزول قرآن حساب عدد حروف در عرب شد اول بود
 و اهل تاریخ متخیر اتفاق دارند که بابل بر کناره عرب محل و مسجد و علوم جمله زمین بود و پس حساب
 آنچه در زمان نزول قرآن مروج بود و نیکو ندارد بلکه وقوع او از قول ابوالعالیه یافت
 شد و حساب حروف در عرب بدو از ده طریق باشد یکی بطور محلی که مشهور با آنچه دوم بحمل صغیر
 که الوف ایچدر آت و مات را عشرات و عشرات را احاد و احاد را ایچدر است و در آن چهارم
 به بسط شرح که احاد را عشرات و عشرات را آت و مات را الوف و الوف قیام کنند
 چهارم بعد اسما و موقوفی نجی مثلاً الف اسم است پس عدد و الی ف مطابق این ایچدر که مشهور

بجایم عدد و در بر این است مثلا از الف عدد و آن برست و الف برای بیان اوست پس عدد و الف میهن
 جدا گانه گیرند ششم عدد و کبیر الاکبر مثلا آن را واحد گویند و باراننی پس عدد واحد با اشنی
 عدد و کبیر الاکبر پس عدد و آن درین صورت ۱۹ باشد و علی بن ابی طالب و دیگرند که در سائل
 علم حضرت بطور از باید دانست که علم اشاره میوای اشاره به سطوح اصول و کتب مقدسه
 بسیار درج است از اوقیان نیز سیح آمد گفته که تو معتقد قیامت هستی و در توحید کلامی حا
 ذکر قیامت نیست سیح فرمود که در توحید موسی ذکر قیامت هست چنانکه فرمود خدا تعالی که من
 خدای پدرت ابراهیم و اسحق و یعقوبم پس درین ذکر قیامت آمد که خداوند کائنات نه مردگان را
 و این بخت نشان اشاره سیح نمیداند و چون در صورت ظاهر معانی که هم در آن مذکور است که در توحید
 ذکر قیامت کرده بودیم بعد از توحید ازین مقام دیدیم پس همین ذکر یافتیم که من صاحب پدرت
 ابراهیم و اسحق و یعقوبم و این بطور قاعده نباشد که دیگر بعضی موقوف بر فهم حضرات باشد
 مقدمه تمام شد لهذا ازین تحقیق بر اعانت هر سورت مستفاده بیان باید کرد پس واضح بود که
 حضور صلی الله علیه و سلم در نسبت آتم سوره بقره مطابق حدیث مرفوع چنانکه در بعضی تفاسیر
 است ارشاد فرمود که او اکل این سورت از الواح موسی مراد داده شده پس بعد از مضموع
 یهود در ضالین نصاری و آخر سوره فاشحه مناسب شد که در او امل بقر از الواح موسی برای
 یهود و در او امل سوره آل عمران از انجیل سیح بر انصاری تحقیق کرده شود پس در او امل سوره
 بقر که مراد از و کثر از نصف سورت است سندی از الواح موسی آورده شد بدان نظر تا کتب است
 که آنرا خود از او امل آل الواح و تم موسی است و پیوسته در او امل سوره آل عمران براس
 شناسه کسان بصورت انصا مطابق انجیل سیح نصیحت است چنانچه در تفسیر معالمان و تفسیر مسینی
 مفصل نموده ایم پس او امل آل انجیل و میم موسی گرفته بر اعانت شده و باید دانست که مراد از الواح
 موسی که در نسبت سوره بقر در حدیث وارد از تطبیق قرآن و کتب البیاب مجموعه توحید موسی و کتب
 است که مجموع چهل کتب بر ایشان نازل شده که در هر یک منزه ذکر حضور صلی الله علیه و سلم دوم ذکر

واقع و طاعتی هر دو در اصل آید و بای بدایت است و در سوره طه انبیا هر ص انسان کامل
 اعنی حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که پس ط اشارت بمرد در بعض کسین با انسان کامل
 است چنانکه در لیس ق ل عبد الله بن عباس بیا بعد و نیز درین صورت و سوره نحل سوره
 قصص ذکر ط سببهای موسی است پس طای طور کسین سینا و میم موسی گرفته براعت
 است و در سوره عنکبوت بیان افتخار اهل اسلام برای هجرت است و در کتب سی که
 انبیا مجموع چهل کتب منصف که هجرت واقع پس آلم اشارت بداشت و در سوره روم
 غلبت مجهول و سبب غلبون معروف واقع و غلبه و میم بعد هجرت سال از نزول این سوره
 بر حضرت فارسی شده بود و بر وزیر طبری از آن آمد پس صدیق اکبر بنشانی که با کافر بد بخشن
 کرده بود و عد و آلم بجل صغیر هشت میثوند پس از آن براعت ظاهر و در قرنی غلبت
 و سبب غلبون مجهول واقع و در آن هم عدد و خبر کلان واقع که دوم چنانکه هجرت اول
 غالب بر فارس بیان شد و بحسب این قرات مغلوبه باز مسلمانان و عرصه شانزده سال گذشته
 پس شکست شان مکر شد بدان تضرع و مضاعف آلم گرفته شد اعنی شانزده و نیز
 روم در صدی آخر چینی بر اهل اسلام غالب شده بودند و درین صورت در آلم مطابق
 شوقات میکشید ابو اسحاق بر جان فرمود که عدد آلم بجل صغیر هشت اند و سبب هشت
 حضرت موسی آس هفت ناز و مقصود از بضع هجرت نوع فسخ هجرت اند پس مجهول
 با نوزده شدند و از هجرت با عدد و چهل کبی آلم که هفتاد و یک اند با قصد مشخصت و هشت
 گردید و از جمع کردن با نوزده پنجاه و هشتاد و سه برآید و همین زمانه فسخ صلاح
 الذین ترک بر رویان است که از بیت مقدس خارج کرده شدند لیکن آنچه اشارت شد
 بحسب سبب هجرت است و سورت کبی و نیز در حقیر چون صورت یک است و عدد آلم هشت
 بجل صغیران پسند مغلوبیت و بیان از زمان فتح خان از اهل اسلام که در دهان
 فاروق شده شانزده اند نظر بر آن حد و من مضاعف شانزده گرفته پس از و پنج

فاروق برآید چون عدوالمجمل صغیر بمقتدرت اولی هشت اند بجهل کبیر بنشاد و یک قل
 از ضرب قتل آید بدان نظر چون ضرب باهم نمودیم ۵۶۸ شدند و شکست نشان الضاعفت
 است پس شانزده مضاعف هشت گرفتیم پس ازین رو ۵۶۸۰ شدند و گرازی منقضا و کس
 جل صغیر و شانزده مجبور قبل کم کنیم ۴۹۰ زمانه پنج رو میان بری آید پس معنی آیت بیان
 کرد بر ص ۴۹۰ باز غالب شوند روم در متصل زمین عرب دانان لید علیه خود نامور است
 مغلوب خواهند شد در هر صد و پنجاه سال یعنی سه سال از اینجا و سست نیمه علم حضور صلی الله علیه
 و سلم در یافت باید کرد و در سوره لقمان رد نظر بر حارث است که قرآن را اسما عاده و شود
 می گفت و میگفت که من اسما رسنم و اسفند یار گویم حال آنکه قرآن مطابق با چنین گوی سبک
 انبیا اصحاب مجبوعه چهل کتب است پس از آتم براءت ازان شد و قریب این در سوره سجده
 آتم براءت است غور باید کرد و در تاریل پس اختلاف علم است ابن عباس فرماید که قسم است
 و نیز روایت ابن عباس در عالم نوشت که معنی او بلفظ طی یا انسان است و انهم من اهل
 و سعید بن جبیر و جماعتی از ایشانند و داشتند زیرا و تحقیقت انسان انسان کامل باشد و
 خصوصاً سرور او لیا و انبیا علیه الصلوٰه و السلام بدان نظر او بگردانید با سبب البشر
 معنی پس گفت درین سورت ذکر رسول پطرس و درین است که بکمال تاکید انحضرت ذکر
 حضور صلی الله علیه و سلم در فصل سوم کتاب اعمال نموده اند که که امی نبی نیست که ذکر
 حضور صلی الله علیه و سلم کرد و این عرصه نشر لفظ بری و بار دیگر نشر لفظ آوردی مسیح ^{افرنج} و
 شوند نکرده باشد پس براءت ظاهر پس معنی ابوالعالیه بیا بر جل سنی مطابق است و در
 فضل اول حزقیل حضور صلی الله علیه و سلم را انسان کرده و میفرماید و در سوره ص بیان
 بسیار امور است که بر و صا دست و کفره انکاری داشتند با خصوص برستی حضور صلی
 الله علیه و سلم حال آنکه در کتب سابقه آنچه نوشته است سر سر مطابق پس فرمود و الظر آن
 ذی الذکر یعنی صا دست برستی نبی اعظم قسم قرآن موعود صاحب بنده با و داشتند است +

از کال بنی قنطورا حرم حضرت امیر محمد و هم بیان در جنگ بنی اصفه تا زمان بار و گراهن سیح است
 که خباب رضی کرم الله وجهه از حد و کسم عشق بیان سنین هجرت و اقامه می نمود پس در بن جوف
 سنین هجرت و اقامه کوره در سورت نازمان سیح مذکور که بار و گراهن سیح که در خباب حرم و رفیع
 حرم و دوستند و زمانه موافق برای حضور صلی الله علیه و سلم بعد دو سال از نزول سورت نازمان
 هجرت ظاهر می شود و وفات حضور صلی الله علیه و سلم از بن رو در سنه دوازده و نزول سورت
 شامیه چون حد جبل صغیر حرم دوازده است و زمان خلافت صدیق بر وفق نبوت شد پس حد
 بر وفق حرم دوست و خلافت فاروق خلیفه دوم که تا سنه دوازده بعد وفات حضرت صلی الله
 علیه و سلم شد پس چون حد جبل صغیر حرم دوازده در و در ضرب کنیم زمانه خلافت خلیفه ثانی تمام
 شود و خلافت طایفه ثالث نازمان دوازده سال ماند چون حد و حرم جبل صغیر و در ضرب کنیم
 سنه مذکور از نزول سورت برآید و چون مر قنقی خلیفه رابع است که خلافت آنجا تا سی و
 سال ماند و در همین زمان خلافت مملکت ده گره شد و کی اطراف خلافت مر قنقی کرم الله وجهه و در حرم
 مملکت امیر معاویه رضی الله عنه پس حد و حرم جبل صغیر چون در چهار ضرب کنیم و مرتبه چهارم را نصف
 نمانیم بهون اضمنا زمانه خلافت مر قنقی است کرم الله وجهه و در سنه پنجاه و هشتم هجرت یعنی
 شصت و نوزده سورت و اقامه شهادت شهب که راست صنی الله عنه بهون حد و حرم جبل صغیر
 دوازده و حد و حرم جبل صغیر و شش و شصت یعنی شصت و بیست و یک آید و بعد از این در زمان مروان
 سی و بیست و پنج و غیره برخاستند با لآخر در سنه هجری که از نزول سورت شامیه است و سلطنت
 مروانید رفت و عباسی بهون حد و حرم جبل صغیر حرم دوازده و شصت و حد و حرم جبل صغیر
 حرم می شود و اجتناب بنی اصفه در محله عظمی اول در سنه هجری که تا سی و شصت و حد و حرم
 حد و حرم که تا سی و شصت و حد و حرم جبل صغیر و چهار صد و بیست و یک آید و در انفریق کنیم
 حد و انفریق اسما علیه السلام و از زمان سلطنت بنی عباس که از سنه هجری که از امام عباس
 شد تا انقضاء سلطنت برسان اسما علیه السلام که در سنه هجری که از حد و حرم جبل صغیر حرم و سلطنت

شرح ۴۸۰ سکه مجموع ۵۲۸ شوند پس همچون شروع و ان حکومت بنی فاطمه راه و از حتم لفظ
 عشق جدا گانه نوشته شود و عدد و اویسط از ۱۰۰ و عدد و اویسط از ۱۰۰ و اویسط از ۱۰۰
 حبیبی و پس سبب است که بار و گزشتن این آرد و این سیزده صد سال شمسی قبل از دو سال هجرت محسوب
 شوند و تاریخ باقی واقعات این عصر سببی کنند خارج نوانند لیکن کسی بمطلب بیست و نه و
 که در تاریخ هر واقعات است و الله اعلم بالصواب و در سوره فی ذکر انشیا نیست که در وقایع
 واقع با خصوص ذکر قیامت که در آن بسیار است بدان نظر مصدر بقی شد و آنچه در نسبت قیامت
 نویسنده محیط زمین است و از سبزی او نبوی آسمان این لفظ سبب اوقات سمان یا کاهن سبب
 عجات و سبب سننهای و اخبار بسیار است از عالم مثال است و در کوه قاف هر واقعه جز انچه
 که با این روم و روس است قریب به صد میل طول دارد و در سوره آن عدد بیان دنی النون
 صاحب حوت پس است پس نون از ان بر احوال و آنچه در نسبت حوت زمین گویند بحمول بر عالم
 مثال و شبیه است اهل اسلام را لازم که برین و مسخرگی نکنند و الله اعلم بالصواب
 نفی اثبات عبارت از کلام طایفه است که گذشت (۲) نبوت حقه و ذکرش از ابتدا به حجت که
 عبارت از انحصار نیست که بدان سبب صاحبش از خیر و شرافت خود را مطلق گردانند چنانکه
 از مجموع توفیق و انجیل و قرآن و حدیث ظاهر پس اگر صرف خبر و جزاه الزام منکر و بدیه انداز
 آن نبوت است اگر با الزام منکر باشد آن مستثنی بر سال از اینجا بقا اوسه صد و چند اند و انبیا
 یک گانه نیست و چهار هزار یاد و گفته شد و هزار طلب این هر دو روایت کثرت است و اطلاق
 رسولان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم است که بر حجت حیات و صاحب سبب و هر سبب از
 صفات از قبیل شهرت داشت و یکپور فرموده بتعین و قیاس است یعنی هزارم ظهور فرمود
 از اینجا اسم با سببی شد که محمد صلی الله علیه و آله است از حدیثی بسیار ستوده شده یا صلی الله
 مفعول یعنی حمد کرده شده لیکن اول قول اقوال است و صورت نبوت از حدیثی پیدا شود
 و بلیست به چنین قیاس که نصاری و هم برین (معلم) نصاری ما خود از ناصریه است که سبب

نامری بود که در تفسیر تاصریه میثم شده بود و آنکه بر سج ایمان آورد و سواى مسلمانان آن بنصاری
 مسنی شد و بعد مرور زمانه در ایالت چهار فرقه شد یکی ساجدین که سج را عبد الله
 سلطان انجیل گفتند چنانکه بادشاه حبش که مسلمان گشت دوم قائلین مخصوصه سج و
 ابن مریم انجیل را الله و خوار محصور در این مریم نمودند و کفرشان از آن بعد کفرالذین
 قالوا ان الله هو المسيح ابن مریم ظاهر فرمود که سج سج ابن مریم یعنی الوهیت نمودند سوم
 قائلین تثلیث که خدا را واحد گفته مریم و سج را پسرش کردند و در و شان فرمود لا تقولوا
 ثلثه و نیز فرمود و لکن کفرالذین قالوا ان الله ثالث ثلثه که خدا عهده سومی است از خدا و مریم
 و سج بخلاف آنچه در قرآنست که سه نبی باشند بگر چهارمی خدا و یثا که چهارمی متناظر آن
 سنی باشد که عدد زائد شود چهارم قائلین سه انموذج یعنی سه مراتب یکی جوهر ذات مسنی
 باب ست و دوم حیات سنی نام و بد روح القدس یعنی زمین که ام الاسماست سوم علم
 که باین مجری از ذات الله و ام الاسما و حزن حیات با بعد است که هر سه یکی و خارج هستند
 پس در مفهوم سه و در خارج یک چنانکه قول متکلمین نسبت ذات سه به صفات است که در مفهوم علم
 و سه به صفات اند و در خارج یک شیئی است لیکن نصاری مذکور با ابن نصاری گفتند که با وجود
 قیام ذات و صفات آن ذات ثلثیه صفت علم با مخصوص در سج بود که سج با بنوچه
 مسنی باین شدند انست که چنانکه روح اعظم ثلثیه صفت علم فی الشکل و سج با بنوچه
 در آدم نیز بدستور بود و علی بن ابی طالب در موسی ثلثیه صفت کلام و در ابراهیم ثلثیه صفت اراده
 و در یوحنا ثلثیه صفت قدرت و علی بن ابی طالب در ابراهیم ثلثیه صفت کلام و در ابراهیم ثلثیه صفت اراده
 سلی الله علیه و آله و سلم بدین وجه در و شان فرمود ان مثل عیسی کمال آدم خلقه من تراجم
 قال ایکن فیکون اگر این نصاری حصر بر سج کردند بی صرف برین کلام سر بر نش
 شان هیچ نبود اگر گویند که در توحید نسبت سج و الله بیکانه دارد گفته شود که در ناسه
 علمشان بر مسلمان را بسیار بگناه گفته شده است چنانکه در تفسیر قرآن حسنی مسنی هم در نیاب

مفصل است و درین زمانه فرقه پنجم است که هیچ ازین معنی فهمند که مذکور شد و در مقام تشریح
 خود خود حیرانند (و) وجود این لفظ با غتراک لفظی گاهی بمعنی بودن مصدری است و گاهی
 مستعمل و گاهی بمعنی ثبوت علم از وجود خارجی و ادین معنی بر ثابت نزد صوفی موجود
 می تواند خواه موجوب حقیقی باشد یعنی وجود با انشراح و انشراح و عامه بر ثبوت ترتب الاثار
 خارجی و وجود خارجی و بر ثبوت ترتب الاثار ذهنی وجود و ذهنی اطلاق مینمایند و ازین معنی
 اطلاق لفظ وجود و بر ممکنات صوفی انکار می کنند و گاهی بمعنی مابیه الموجودیت و الفعلیه و ترتب
 الاثار فی الخارج آید و بدین معنی محمل نزاع است و در آن دو مذاهب خالفه مفصل مرصع
 مجرای علوم معلقه بر میرزاده منتقلند حضرات صوفیه آنرا شخص احد را واجب الوجود گویند و شخص
 یعنی متعین گیرند و در صورت اخلاص و جبریت در شخص حق را شخص مگویند و ممکنات را موجود و بدین معنی
 مگویند و محجول واجب دانند و لا یجیل بسیط بالاجاب بصور اعیان که ترتب الاثار نیست
 و انما یجیل مرکب که آن صورت امرت الاثار کرد و در مرتبه ترتب الاثار عالم کثرت بزرگترین
 مظهر است و روح است و بی عرضی که عامه حکما و شکاکین او را واجب الوجود دانند آن
 نزدشان مستحسب بحق مخلوق بهست باز باید دانست که عدم بنفسه معنی واحد است لیکن بنظر
 اضافت بمقابل هر یکی از این معنی وجود سه معنی می آید که بمقابل وجود مصدری و بمقابل ثبوت
 نفس متصور و بمقابل وجود خارجی عام است که ثابت در باطن باشد یا نیست محض فرق
 مابین معنی ثانی و ثالث وجود عموم مخصوص گشت که مثل الضمیت و تلمیذ است و جسم متصل است
 است و موجود نیست و نه و در میان اجزا و غیر متناهی موجود خارجی باشد پس وجود خارجی
 بمعنی مابیه الموجودیت و الفعلیه که بدان موجود خارجی توان گفت نزد ما تدریه صفتی است در
 واجب که مستوی بر عرض است که کتبیتش ندارند و در ممکن عالم کثرت مستغنی گشت و این صریح
 البطلان است که انضمام وجود خارجی یا غیر وجود که در خارج موجود نباشد چگونه تصور کرده شود
 و اگر حکما وجود واجب متغایر عالم را عین واجب گفته و وجود ممکن را صفت منضمه بهستند

لایحه مستوفی علی کرامت در مقام تفسیر کلام

بر ایشان هم در وجود ممکن اعتراض نماند که نیست و نیز در مبرای قریب منشا وجود بودن صدری که آن
 وجود حقیقی است و ذات واجب منشا عالم نفسانی است و در ممکن بود صفت استناد بود واجب است و
 گویند این نیز نادرست است که در منشا از انبیا مثلاً چنانکه گفتند نفس انسانی است بپسند
 منشا وجود آن ذات ممکن است نه صفت او نه فاعل او پس صفت استناد واجب چه معنی
 دارد و قابل بود وحدت وجود نیست تا بالشیع و بالعرض بگوید لیکن واضح باد که چون مخلوق
 عالم کثرت سراسر روح از تشکل روح اعظم است موصوف بود اسطرلاب و اسطرلاب و تشکل و تشکل
 و الحاقه لایحه حقیقت بدان نظر استخوان ظاهر و اختلاف آثار بدان نظر استخوان سیمین و سیمین
 اعظم او واجب مثل مصلح و آفتاب عالم را مثل آئینه گمان بر نماند که گوید در نظر صاحب
 خیال وجود و شعور در آید لیکن اهل عقل پیش از یکی ندان و ممکن که بر سطرلاب ایشان باشد
 بدین وجه وجود صدری را منشا ذات حق گوید و ممکن بنظر استناد بطور واجب که واجب
 موجود و بالذات و ممکن موجود و بالشیع نیست تا فهم و نیز و اسطرلاب وجود واجب ستوی بر عرض
 عین ذات واجب وجود ممکن عین ذات ممکن و درین قول دو احتمال است یکی آنکه ممکنات از
 عدم محض آمده باشند یعنی ذات حق چنانکه نزد مقلدان ایشان مشهور است و این صریح البطلان است
 زیرا بر عدم محض چگونه حکم کن متعلق شد و دوم واجب با وجود قیام خود بود واجبیت تشکل کرد و بطور
 خیال انسان کامل چنانکه عقل سید علی بنی همدانی مرحوم مشهور است و بعد نیست که هر دو بعضی
 در جای دیگر گفته که وجود آن ذات واجب است و ممکنات مخلوق در همه زمین و آسمان باشد زیرا
 بر عدم محض تعلق قدرت دارد و تصور باشد پس اعتراض آن آید و غیره بر ایشان عائد نشود
 لیکن این بعضی موصوف به خائرت واجب ممکن در حای بطور مشککین فاعل است و گوید لفظ روح
 شاخشی کنند لیکن واجب آن روح اعظم را دانند و باز بطور قول اهل اتحاد و واجب را همه شمع
 و ممکنات را همه آئینهها گویند و بر اسطرلاب و اثر بدیه وارد که مفهوم بود و آن چنانکه از واجب
 منشا فرمید و شود از ممکنات موجود و نیز فرمیده شود و خوب و امکان را داخلی در و نباشد

و این بدون آنکه اگر منشأ چگونه متصور گردد پس در تصور است چنانکه ممکن محتاج جاعل
و مطلق وجود و خواهد بود و واجب محتاج وجود مطلق خواهد بود و احتیاج منافی وجود است
بالخصوص درستی او و هم شکی با ممکن واجب را لازم پس واضح گشت که وجود را با وجود
یعنی علت آن ذات واجب الوجود دست بفسد و منشأ و حجب ذاتی آن ذات است و
ممکن اگر عبارت از قیود است بگیرند همچو لازم و بقطره مرز را پس صدق واجب وجود
بر و لازم نیاید که ممکن بودن از وجود و شکی به تا توان گفت که ممکن جل واجب لازم بر
اهل وحدت آید غایت آنکه توان گفت که واجب صاحب ممکنات است موجد او شان ممکن
صاحب واجب است مخلوق او و واجب ممکن بودن یکسوی نوع لازم نیاید و اگر ممکن عبارت
از وجود مطلق بصفت قیده باشد پس اگر لحاظ نمائیم گرفته شود حمل واجب یا وجود حقیقی بر
لازم نیاید و اگر بدون لحاظ نمائیم بگیرند آن ممکن نباشد بل عین واجب است و مراد از حقیقت
الحقیق مطلق علی انسان همین انتخاب در قرب و فراق بنظر محویت مورد حق وجود مطلق
بعد از لحاظ قیده است علی بنده او حدیث قرب و فراق فکنت سمع بنظر محویت قوی و اعطانی
و حق وجود مطلق (و) وسعت آن عبارت گاهی از وسعت است سوای احاطه به این معنی جزئی
وسعت معنی کلی طبعی خود دارد و بصفت کلی چنانکه زید وسعت معنی انسان دارد و بصفت کلیت
او پس چیزی را اطوار و شیون و وسعت ندارد اندر تصور است پس ممکن اگر عبارت از شیونان
و قیود است بگیرند هرگز وسعت حق ندارد و اگر بنظر محویت عید عبارت از ذات وجود بگیرند آن
در حقیقت ممکن نباشد پس محی حدیث لا یسغی ارضی و لا سمای و لیکن تسغی قلب عیدی
المؤمن در دنیا و دیانت باید کرد که بنظر محویت و سخن عید موافق است که بالذات مراد از عید پیر
و ان حضرت صلی الله علیه و سلم است و بالتبع اولیا انبیاء و حسب حدیث الا لایسان
لن لا انانه له ایمان با امانت مادی و مراد در آیت انا عرضنا الامانة على من قبلنا
و سلمنا ناکه از وجه عرض ظاهر او قرآن است که تا از آن امانت عذاب دید خدا تعالی مشرکین و

مناقصین را و نه به قبول کنند بر مؤمنین چنانکه از دوزخ حیات آدم آنچه در توبه است مرا بپوش
امن است باز به آنکه وجود و در صورت هر شان الله گو یا است کسی و انداید اند و اثنی لظن
و تخمین باشد یا بعلم بطور عقل باشد یا بطور نقل لیکن اهل شهود و بران شاه چنانکه در ذنب شر الف
و نوافل پیدا است بدان وجه در حدیث صحیح است الحق بی طلق علی لسان عمر بن الخطاب
که ذات فاروق ذات حق در شهود آید و در دیگر حدیث نکست سوره الذی یسبح به و بصره
الذی یسبح به واقع گو در جنت در هر امانت است او است از اینجا است **ع** طلبه فی
الصفا و جده فی الکدر (۵) هدایت و آن اراده الطریق است و بطریق براس
مطلب خود مستقیم پس حسب آیه مامن و ایه الا هو آخذ بناصيتهما ان ربی علی صراط
مستقیم و ایه براه مستقیم پس اهل جنت براه جنت و اهل دوزخ براه دوزخ راست
لیکن صراط مستقیم اصحاب انعام یعنی حضرات انبیا که شریعت است طلب باید کرد و
بخصوص شریعت مصطفوی علی صاحبها الصلوٰة والسلام پس ازین مقام در دنیا
شد که حکم خدا ایتالی و دو گونه هستند یکی ارادی که موافق او شد هر چه است و نخواهد
پس ازین حکم کسی مخالف خدا نیست بلکه منکر برای حکم ارادی اولییک گو یان و دیگر حکم
شرعیست که در آن بیان حالات کمال نوزع انسانی است و این مختلف میگردد و که
بسیاری را حسب امکان عالم وجودیت خدا ایتالی خواست است که ایمان نیارند و محکوم
بشرع اند پس بحسب امکان و اراده اش ایمانی نمی آورند و میرا اصل امر اینست که چنانکه
امکان عالم است مطابق علم حق تعالی و مطابق علم قدرشست و مطابق قدرشست و
و مطابق اراده ظهور عالم پس اعمال و عقاید حسب لیاقت هر یک میباشد و مطابق اعمال
و عقاید جز او سزا است پس اهل جزا چون درین عالم تکالیف شرعیه کشیدند پاک شدند و لایق
جنت گشتند و اهل سزا چون درین عالم تکالیف شرعیه کشیدند مستحق دوزخ گشتند و
پس دوزخیان چون در دوزخ روند استفسار خواهند کرد که چرا این تکالیف به ما رسید

جواب خواهد شد که قادر و اعمال نامهای شما این صورت گرفته عرض کند که در آن عالم آیه ازل آمده
 بود بطور شایده بود که حکم خواهد شد که بشکایت رانده من با قدرت و علم است و علم من با امکان عالم و امکان
 ذاتی نیست بجزل و جاعل نیست لیکن زیرا چون محلی امکان اعتباری و واقعی عارضی است حاجت جعل
 ندارد پس در آن وقت حجب بالذات یا تعالی را خواهد شد و در دنیا شرف نه خواهد شد گشت و بعد از
 احتساب آن دور رخ محجب آن هم الحسب را عذاب بینی بشیرین خواهد شد که سبقت رحمتی علی غضبی اینجا
 بر ایشان ظهور خواهد نمود و چون امکان عالم ذاتی است و وجودی محض و حق تعالی جواد مطلق پس
 بحسب قول جنید رضی الله عنه لون المار لون اناء مطابق امکان عالم ایجاد و موجود و کسب عباد
 و اعمال جزا و سزا و آخر کار بوسی حینت و درخشان را دیده معلوم خواهد شد (لا) هیولی عبارت از آیه است
 و حکما و لیونان میگویند که در جمیع اشخاص احد است و آنچه قابل آتش است چون بشخصه قابل آب و حکما را متفرقه
 میگویند که در عین تاوین جسم واحد قابل اتصال و انفصال واحد است و حضرات صدیقیه میفرمایند
 که قابل ارواح و عالم مثال و عالم اجسام هم چون نفس ضمن واحد است پس اهل عقل پیرو یونانی میگویند
 را در وحدت شخصی وجود جای تعجب نماند که بصورت چندین کثرت بدشمار ظاهر است و قول صدیقیه
 است که آن قابل واحد فاعل نیست و هم عالم و الله اعلم بالصواب (ح) یقین آن نام
 او غایتیست که طرف و موش احتمالی ندارد و فی الواقع پس اگر آن یقین نسبت به ذات حق بیانات
 ختم المصلین علیه السلام باشد یعنی بضایق کلمه طلبه آن مسمی با یگان است و در آن چند مراتب انبیا علی
 نفس یقین مذکور شد و هم استنکاف پس یقین بیود با استنکاف از پیغمبر علیه السلام خارج
 از ایمان شد و دوم درجه اسلام که با وجود تصدیق مذکور آوردن احکام اربعه است سوم مرتبه
 احسان است و آن مرتبه در قرب از اهل بطور گویاست چنانکه در حدیث است احب الی الله
 متراحم یعنی عبادت کن رب خود را گویا تو بینی سیننه خود را تو زلفه است و آفات
 رویت تو صورت حق گرفته چنانکه حدیث گفت سمع الذی یسمع به و الی الله
 و در نسبت قرب فراقت در حدیث عمر رضی الله عنه مذکور و در مقدمه احسان وارد فان

لم یکن نراه لیس اگر تو نہا شی بی بی حق را فانی بر آں حق درین صورت چند عرا و بدین سخن میر
دیدن نشد و حکیم مرید صریح الایمان است آنچه از الی سیر بره رضی اللہ عنہ در باب وسوسہ شکوہ
مروست کہ چہ اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قالوا انا نجد فی انفسنا
ایضا ظلم احدنا قال او وجہ یمتوہ قالو انعم قال ہذا صریح الایمان و این مقام مقام اثبات
است کہ محمد ثلثین نافرہیدہ در باب وسوسہ می نویسند و آن مقام از برکت و صحبت حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم صحابہ درمی یافتند این مقام اثبات بود کہ بزرگ میدانشند نفوہ بہ الف
بدین وجہ بطیب خاطر خود حضور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دریافت نمود و در جواب انہم گفتند
ایس ارشاد شد کہ این صریح ایمان است و درین چند مراتبہا است از فنا و فنا و الفنا و قرب
و الفنا چنانکہ نسبت فاروق وارد کہ الحق بنظیر علی لسان عمر بن الخطاب اللہ اعلم بالصواب

تاریخ

قطبہ تاریخ از قطب عالم رسالہ اندلس تصنیف منشی حسین بخش صاحب تہ

چونکہ مطبوع جزو این رسالہ	عجیب طر قیاد و بلاغ اسخ	دم اتمام تاریخ نو ششم
---------------------------	-------------------------	-----------------------

	بہ نسخ عمر قیاد و بلاغ اسخ	
--	----------------------------	--

ایستہارہ کرتی جدید

<p>تختانیہ اسلام اس رسالہ مصنف محکم محمد بخش صاحب میں ایک سیاق کے ہمارا ہم شکل بارہ سو الون کے ہو اب اردو میں ہیں جو بہ خوب تحقیق جدید عمدہ طرز پر سے کئے ہیں۔ قیمت فی جلد ۳۰ رسالہ شہرہای قرآن مجید جس قدر مشہور مثل و دلیل و التفسیر وغیرہ قرآن مجید میں ہیں ان کی تفسیر و تہذیب سے بیان کی ہر اور ایسے طالب کتب کے ہر کراچیک کسی تفسیر نہیں بیان کئے۔ قیمت فی جلد ۳۰</p>	<p>فیصلہ فی کورث آسمانی میثاقی و مسلمان کا مساجد = اعجاز جیسوسی۔ رد البصائر کے مشعلی یہ پہلی کتاب ہے جس نے زائد بین مولوی رحمت اللہ علیہ اور بادیون کا مساحت اگر میں ہوا تھا اس وقت یہ کتاب تصنیف ہوئی تھی آج کے کسی بادی سے اسکا جواب نہ ملے گا قیمت ہر کس البطال التملیث مصنفہ ابنا۔ ۳۰</p>
---	---

CALL No. { ۲۹۶۵۱۲۲۲ } ACC. No. ۴۹۲۵

AUTHOR: محمد حسن

TITLE: تاویلات الراعي

۲۹۶۵۱۲۲۲ ۴۹۲۵ محمد حسن تاویلات الراعي

Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

